



دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشت درمانی تهران
مدیریت امور دانشجویان شاهد ایثارگر

تبار ایثارگران

مجموعه مصاحبه با دانشجویان
برتر شاهد و ایثارگر دانشگاه

جلد چهارم

تداوم دفاع مقدس

عبدالکریمی، زهرا، ۱۳۵۰، مصاحبه‌گر	سرشناسه
تداوم دفاع مقدس/ مولف و مصاحبه‌کننده زهرا عبدالکریمی.	عنوان و نام پدیدآور
تهران: سیمین، ۱۳۹۶.	مشخصات نشر
۵۹ ص. ۱۴/۵ × ۲۱/۵ سم.	مشخصات ظاهری
978-600-6245-99-7	شابک
فیفا	وضعیت فهرست نویسی
شهادت -- ایران -- بازماندگان -- مصاحبه‌ها	موضوع
Martyrs -- Iran -- Survivors -- Interviews	موضوع
جانبازان -- ایران -- سرگذشتنامه	موضوع
Disabled veterans -- Iran -- Biography	موضوع
جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- شهادت -- خاطرات	موضوع
Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Martyrs -- Diaries	موضوع
ایشان‌گران جنگ -- ایران -- سرگذشتنامه	موضوع
War participants -- Iran -- Biography*	موضوع
موفقیت تحصیلی-- ایران	موضوع
Academic achievement-- Iran	موضوع
DSR ۱۶۲۵/ع۲ت۴ ۱۳۹۶	رده بندی کنگره
۹۵۵/۰۸۴۳	رده بندی دیویی
۵۱۰۶۸۳۷	شماره کتابشناسی ملی



تبار ایشان‌گران

جلد چهارم: تداوم دفاع مقدس

ناشر: انتشارات سیمین

چاپ و صحافی: سیمین

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۶

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۴۵-۹۹-۷

تهران- انقلاب- لبافی‌نژاد- بین دانشگاه و فخر رازی- پلاک ۱۸۲

تلفن: ۶۶۴۰۱۸۳۳

موبایل: ۰۹۱۲۱۷۱۸۱۵۶

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ است

جوانان عزیز توجه دارند که باید کوشش در راه علم و بدست آوردن تخصص در رشته‌های مختلف،
اساس فعالیت دانشجویان عزیز باشد که نیازهای مہین بدست خود آن‌ها برآورده شود و کشور با
کوشش شما خود کف‌افزود.

حضرت امام خمینی (ره)

امروز درس خواندن، علم آموزی، پژوهش، جدیت در کار اصلی دانشجویی، یک جهاد است.

مقام معظم رهبری

فہرست

- ۳ سہیلا عباسی: دانشجوی دکترای تخصصی فیزیوتراپی - فرزند جانباز
- ۱۷ دکتر داود مطہری زاد: جانباز دفاع مقدس و فلوشیپ فوق تخصص گوارش
- ۲۹ فاطمہ نریمانی: پژوهشگر برتر و دانشجوی مقطع کارشناسی مامایی - فرزند جانباز
- ۴۱ دکتر میثم سیدی‌فر: دانشجوی مقطع دکترای تخصصی اقتصاد مدیریت دارویی - فرزند شہید
- ۵۱ یاسمن شریفی: دانشجوی برتر رشته پزشکی - فرزند جانباز

سهیلا عباسی:

دانشجوی دکترای تخصصی فیزیوتراپی -

فرزند جانباز



هرگز از ترس شناخته شدن، خود را پشت

ظواهر و رنگ و دروغ و لعاب پنهان نکنید

به مناسبت ولادت با سعادت حضرت فاطمه (سلام ا... علیها) و بزرگداشت روز زن، این بار تصمیم گرفتیم پای صحبت فرزند جانبازی بنشینیم که با وجود تمام مشکلات در زندگی، با عزمی قوی راهش را به سوی قله علم و دانش ادامه داد و نمونه ای توانمند از بانوان با بصیرت روزگار خود شد. مهمترین علت موفقیت خود را خواست الهی و داشتن خانواده خوب و مهربان می داند.

سهیلا عباسی دانشجوی مقطع دکتری فیزیوتراپی و فرزند جانباز ۳۵ درصد است، فردی که از مشکلات نترسید و با بینشی صحیح که ثمره تربیت درست والدینش بود به مقام تخصص همراه با تعهد رسید. او شیرزنی را از مادرش و اعتقاد به ولایت فقیه را از پدرش به یادگار دارد و در مصاحبه ای شیرین و خواندنی از زندگی خود برایمان می گوید. با هم پای صحبت وی می نشینیم.

✓ با سلام و تشکر از اینکه دعوت ما را پذیرفتید، خواهشمند است ضمن معرفی، نسبت خود را با ایثارگر بیان کنید.

سهیلا عباسی متولد شهریورماه سال ۶۷ در شهرستان ایلام و فرزند جانباز ۳۵ درصد هستم. اکنون در مقطع دکترای فیزیوتراپی تحصیل می کنم. مادرم خانه دار است. پنج خواهر و یک برادر دارم که همگی تحصیل کرده هستند. پدرم بازنشسته سپاه پاسداران بود و بعد از تحمل سال ها درد و بیماری و عوارض شیمیایی جنگ، در سال ۹۲ به لقای حق شتافت.

✓ لطفاً در خصوص نحوه جانبازی پدر برایمان بگوئید.

پدرم متولد ۱۳۳۷ بود و سربازی وی دقیقاً مقارن با پیروزی انقلاب شد. به فاصله کمی بعد از انقلاب هم جنگ تحمیلی شروع شد. پدرم هم بنا به مقتضیات زمان خود به جبهه اعزام شد؛ و حتی بعد از پایان سربازی داوطلبانه به سپاه پاسداران پیوست و بازهم در جبهه حضور یافت. با توجه به اینکه ایلام یکی از محورهای مهم درگیر در جنگ بود و درگیری های سختی در آن وجود داشت پدرم و سایر دوستانش حاضر به ترک منطقه جنگی نشدند و باوجود تمام سختی ها ایستادگی کردند.

✓ با توجه به این که کشور درگیر شرایط جنگی بود و خانواده شما در منطقه نظامی زندگی می کردند فکر می کنید چه دلیلی باعث شد والدین شما به فکر ازدواج بيفتند؟

والدین من بنا به مقتضیات زمان خودشان در سن پایین ازدواج کردند. چون ازدواج از واجبات دین ماست و نباید از زیر بار آن شانه خالی کرد. بنابراین جنگ و مشکلات آن زمان نتوانست به عنوان مانعی جهت تشکیل خانواده عمل کند. در آن روزها مادرم فقط چهارده بهار از عمرش می گذشت و پدرم ۲۲ سال سن داشت. همان طور که می دانید مردم ایلام باوجود تمام سختی ها هرگز شهرشان را خالی نکردند و تا پای جان بر سر آزادی سرزمینشان و اعتلای عقایدشان پافشاری کردند. مادرم می گوید پدر، بعد از ازدواج بلافاصله به جبهه بازگشت و او از همان اوایل ازدواج به دلیل بمباران های پی درپی مجبور بوده در چادر زندگی کند و دو خواهر بزرگ من در اوج و بحبوحه جنگ یعنی در سال های ۶۱ و ۶۳ متولد شدند. البته نگهداری از دو فرزند خردسال بدون حضور همسر و زندگی در منطقه جنگی و زیر چادر در زیر سایه مرگ، کاری نیست که از توان هرکسی بر بیاید. این فقط لطف الهی بود که زنی هجده ساله با دو فرزند خردسال، که شوهرش در جبهه ها می جنگید و شاید ماه به ماه هم خبری از او نمی آمد، شجاعانه در سرما و گرما زیر چادر با کمترین امکانات زندگی کرد، پشت همسرش را خالی نکرد و با درایتی وصف نشدنی ایستادگی نمود. البته ما خانواده شهیدپروری هستیم و عموی من هم در جبهه به شهادت رسیده است. رسیدن این خبر به خانواده در شرایطی که پدرم هم در جبهه بود و کسی از او خبری نداشت واقعاً سخت بود و من همیشه با خود فکر می کنم اگر شجاعت این شیر زنان نبود و اگر آن ها زینب وار در مقابل مشکلات ایستادگی نمی کردند پدران ما در جبهه نمی توانستند با خیال راحت بجنگند.

پدرم بارها در عملیات متفاوت زخمی می شد ولی شدت جراحات وارده به گونه ای نبود که بتواند او را از راهی که انتخاب کرده بود برگرداند. حتی ایشان بارها درگیری تن به تن با دشمن داشته و چندین ترکش هم در بدنش وجود داشت ولی چنان روحیه بزرگی داشت که هرگز در خصوص این مشکلات صحبتی نکرد. ولی مصدومیت اصلی ایشان برمی گردد به زمانی که دشمن بعثی شهر را ناجوانمردانه بمباران شیمیایی کرد و ایشان بدون داشتن ماسک و وسایل مجهز، صرفاً جهت نجات دوستانش و برگرداندن آن ها به پشت جبهه وارد معرکه می شود.

✓ فکر می کنید چه عاملی باعث شد تا مادر شما با وجود داشتن سن کم و دو فرزند خردسال تمام این مشکلات را قبول کند؟

من هم بارها این سؤال را از مادرم کرده ام و تنها جواب ایشان این است که مادرم همواره پدرم را به خدا می سپرده و می دانسته که هرچه خدا بخواهد و برایش در نظر گیرد بهترین است؛ یعنی راضی به رضای خدا بوده و هرگز نترسیده است. البته مادرم به طور کلی بسیار صبور است و به قول خودش در هر لحظه از زندگی آمادگی پذیرش بدترین مشکلات را داشته چون از نظر او مشکلات نه به عنوان مانع، بلکه به عنوان سکوی پرش از موانع دیده می شوند. او همیشه به ما می گوید در بلندی ها و فراز و نشیب های زندگی صبور باشید و مشکلات خود را بپذیرید و راه کنار آمدن با آن ها را بیاموزید نه جنگیدن با آن ها را. البته خود من فکر نمی کنم بتوانم از پس کاری که مادرم کرد بریایم و همه این ها را نتیجه بینش صحیح، انتخاب درست و لطف الهی می دانم؛ که در زنان و مردان و کودکان آن نسل به خدا عاقل رسید. امیدوارم خداوند به ما هم قدرت بینش صحیح در مبارزه با مشکلات را بدهد و لحظه ای ما را به خود واگذار نکند.

✓ آیا خاطره خاصی از پدر خود دارید؟

پدرم جانباز شیمیایی بود و سال‌ها زندگی در جبهه باعث به وجود آمدن مشکلات اعصاب و روان برایش شده بود. او شرایط روحی خوبی نداشت و بسیار حساس بود. **زندگی با آدمی که بهترین سال‌های زندگی‌اش را زیر باران توپ و تانک و خمپاره گذرانده و شاهد مرگ دوستان و عزیزانش بوده واقعاً سخت است.** ولی با تمام این مشکلات رابطه بسیار خوبی با ما برقرار می‌کرد و حتی با ما فوتبال بازی می‌کرد و ما را به اردوهای چهارپنجروزه می‌برد؛ در تمام مشکلات ما، کمک‌حال ما بود. به‌نحوی که ما فقط در مواقع خاصی یادمان می‌آمد پدرمان مشکلات جسمی و روحی دارد. خوب به یاد دارم که پدرم تمام سعی خود را می‌کرد تا روحیه اיתار و گذشت در ما زنده بماند؛ و از ما می‌خواست جوری رفتار کنیم تا در شرایط سخت بتوانیم از همسر و فرزندمان جهت اعتلای کشورمان بگذریم.

پدرم بزرگ‌مردی بود که از جبهه و جنگ نترسید و تا پایان جنگ گوش‌به‌فرمان رهبر بود و حتی بعد از جنگ هم هرگز از فکر خدمت به کشور رها نشد و در مراکز فرماندهی به تعلیم و تربیت نیروی جنگی همت گمارد و در حین این آموزش‌ها بر اثر انفجار اسلحه در دستش، انگشتانش قطع شد. ولی هرگز به دنبال کسب مال و منال و یا سوءاستفاده از این مجروحیت و مسئولیتش برنیامد. او مردی قوی‌هیکل بود و قدرت بدنی خوبی داشت علاوه بر این انرژی درونی خوبی هم داشت و باوجود تمام مشغله‌های زندگی و داشتن هفت فرزند توانست دیپلم خود را بگیرد. مادرم می‌گوید به‌محض اینکه پدرم به منزل می‌رسید بدون تعویض لباس‌هایش شروع به مطالعه می‌کرد و با پشتکاری فراوان توانست دیپلم خود را بگیرد و بعد در رشته دلبخواه خودش یعنی جغرافیای طبیعی ادامه تحصیل دهد و مدرک کارشناسی ارشد خود را هم دریافت کند. مادرم هم شیر زنی بود که در

عنفوان جوانی و باوجود داشتن چند فرزند خردسال تمام مشکلات را به جان خرید و به همه یاد داد که در شرایط سخت می‌توان از تمام تعلقات دنیوی گذشت و فقط چشم به یاری خداوند دوخت. آفرین بر این زنان و مردان فداکار که همت والایشان مثال‌زدنی شد و چشم جهانیان تا ابد خیره‌ی بزرگی و صلابتشان ماند. **من از اینجا بر روح پدرم و هم‌زمانش درود می‌فرستم و بر دستان پر مهر مادرم که با عشقی وصف‌نشدنی تا آخرین لحظه حیات پدرم، عاشقانه و خالصانه به ایشان خدمت کرد بوسه می‌زنم.**

✓ **نحوه درس خواندن شما در مدرسه به چه شکل بود؟ لطف کنید از مقاطع تحصیلی خود و مشکلات خود در این راه برایمان بگوئید.**

ما امکانات خاصی جهت درس خواندن نداشتیم؛ و فقط با همت خودمان درس خواندیم. من حتی امکان استفاده از مدارس شاهد را هم نداشتیم؛ و با توجه به شرایط زمان خودمان، اکثراً از کتاب‌های دوستان و آشنایان استفاده می‌کردیم. به دلیل حضور شش فرزند در خانه، ما اتاق خاصی جهت مطالعه نداشتیم و حتی رسیدگی به امور منزل و خواهر و برادر کوچک‌ترم به عهده ما بود. ما حتی به فرزندان فامیل هم در درس خواندن کمک می‌کردیم. گاهی که پدرم در بیمارستان بستری می‌شد و مادرم جهت مراقبت از او ما را تنها می‌گذاشت ما خودمان موظف به آشپزی و خرید و رتق وفتق امور منزل بودیم. ولی تمام این مشکلات نتوانست در روحیه ما تأثیر منفی بگذارد و جلوی تحصیل ما را بگیرد. چون پدرم به درس خواندن ما بسیار حساس بود و ما علاوه بر همت خودمان و انرژی‌ای که از حضور مادرمان در خانه می‌گرفتیم، در جهت کسب رضایت پدرمان هم خودمان را موظف به بیشتر درس خواندن می‌دانستیم. از این‌رو با سعی و تلاش و علیرغم

امکانات محدود از زمان خود استفاده درست کردیم و من توانستم در سال ۸۵ با معدل 18.50 از دبیرستان فارغ التحصیل شوم و در همان سال بدون استفاده از سهمیه در رشته فیزیوتراپی دانشگاه علوم پزشکی شیراز پذیرفته شدم. البته من شناخت خاصی از این رشته نداشتم. ولی چون به رشته‌های علوم پزشکی علاقه داشتم این رشته را انتخاب کردم و فکر می‌کنم این از اثرات دعای خیر پدر و مادرم بوده که من در این رشته پذیرفته شدم. چون در این رشته جای پیشرفت خوبی دارم و با روحیات من سازگار است. **بعد از پایان مقطع کارشناسی توانستم به عنوان نفر اول استعدادهای درخشان و بدون آزمون، در مقطع کارشناسی ارشد سال ۸۹ پذیرفته شوم.** بعد از دریافت مدرک کارشناسی ارشد بازار کار خوبی به رویم گشوده شد و من هم طبیعتاً مشکل مالی زیادی داشتم ولی انگیزه و میل درونی من برای بالاتر رفتن، باعث شد که من در این مقطع متوقف نشوم و **در سال 92 وارد مقطع دکترای تخصصی رشته فیزیوتراپی شوم.** البته در آن زمان پدرم در بیمارستان بستری بود و روزهای بسیار سختی را می‌گذراندیم. وقتی این خبر را در بیمارستان و در آخرین روزهای حیاتش به پدرم دادم بارقه امید و شادی را در چشمانش دیدم و این لحظه زیباترین لحظه زندگی من در اوج ناتوانی پدر و بیماری‌اش بود.

✓ در مورد نحوه آشنایی با همسران و نوع ازدواج برایمان کمی حرف بزنید.

نحوه آشنایی و ازدواج من کاملاً سنتی بود. من ابتدا با خواهر همسرم دوست بودم و ایشان با توجه به شناختی که از من و خانواده‌ام به دست آورده بود، پیشنهاد خواستگاری را پیش کشید. پدرم وقتی از ماجرا خبردار شد تحقیقات مفصلی در مورد خانواده همسرم انجام داد و چون خانواده‌ها از نظر

اجتماعی و فرهنگی و اعتقادی در یک حد قرار داشتند با این مسئله موافقت کرد، پدرم همان ابتدا از من فقط دو چیز خواست اول اینکه با عشق و علاقه زندگی‌ام را شروع کنم و اگر عشقی بین خود و همسرم نمی‌بینم به پیشنهادش جواب ندهم و دوم اینکه اگر جواب من مثبت بود در مورد مسئله مهریه و جهیزیه کوچک‌ترین صحبتی نکنم و نگذارم این مسائل حرف اصلی بحث خواستگاری شود. بعد از آشنایی بیشتر من با همسرم، زیر نظر خانواده‌ها و رغبت هر دو طرف، ما به عقد هم درآمدیم و پدرم مهریه‌ای متناسب و درخور توان برای ما در نظر گرفت و شرایط خاصی به خانواده داماد تحمیل نکرد. مراسم عقدکنان ما بسیار ساده و متناسب با شأن خانواده‌هایمان برگزار شد و من هم کوچک‌ترین اعتراضی به این مسئله نکردم چون بر این باور بودم **تنها چیزی که مادر و پدرم را سالیان متوالی در کنار هم نگه داشت عشق واقعی بین آن‌ها بود و مراسم آن چنانی یا مهریه سنگین و جهیزیه گران نمی‌تواند ضامن خوشبختی ما باشد.**

به این ترتیب و به لطف خدا ارتباط بسیار خوبی بین پدرم با همسرم برقرار شد و همسرم تا آخرین لحظات عمر پدرم مانند پسری فداکار بر بالین ایشان حاضر بود. پدرم در آخرین لحظات زندگی‌اش مرا صدا کرد و به من گفت تنها خواسته‌ام از تو این است که احترام همسرت را در همه حال حفظ کنی و او را دوست داشته باشی و بدان اگر او را بیازاری مرا آزرده‌ای. درعین حال خانواده همسرم که آن‌ها نیز جزء خانواده ایثارگران هستند در تمام لحظات زندگی از من حمایت کردند و به جرأت می‌گویم در تمام مدت زندگی زناشویی‌ام نه تنها هیچ مشکلی از این جهت تجربه نکرده‌ام بلکه همواره زیر چتر حمایت خانواده همسرم قرار داشته‌ام و از این بابت از خداوند بزرگ شاکرم.

✓ دلیل موفقیت خود را در زندگی زناشویی چه می‌دانید و آیا ازدواج مانع پیشرفت تحصیلی شما نشد؟

یکی از دلایل موفقیت زندگی ما این بود که درک درستی از هم و شرایط هم داشتیم. ما هم رشته و از آن مهم‌تر هم‌فکر بودیم. ما زندگی را با عشق واقعی شروع کردیم و احترام خاصی همواره بین ما برقرار بود. ما به حریم‌های خصوصی همدیگر احترام می‌گذاشتیم و شرط و شروط دست و پاگیری برای هم نمی‌گذاشتیم. ما دنبال زندگی واقعی و آرامش بودیم نه هیاهو و جنجال و خودنمایی. ما معتقدیم ازدواج نیمی از دین است و درهای رحمت الهی به روی ما گشوده خواهد شد پس سختی‌ها را باهم تحمل کردیم و همواره یار و یاور هم بودیم. همسر هرگز در امور منزل و پخت‌وپز با من سخت‌گیری نکرد و با بینشی صحیح مرا در ساخت زندگی و ادامه آن همراهی کرد. وقتی الآن خودم را با دختری ۱۸ ساله که از شهر خود به شیراز آمده بود و یا زمانی که فقط عقد کرده بودم مقایسه می‌کنم می‌بینم ازدواج باعث شده من بزرگ‌تر شوم ما در کنار هم رشد عاطفی و رشد اجتماعی خوبی را تجربه کردیم و با اتکای به خدای مهربان بسیاری از مشکلاتمان را حل کردیم. من و همسر هر دو دانشجوی مقطع دکترا هستیم و ازدواج نه تنها مانعی جهت ادامه تحصیل ما نبود بلکه بزرگ‌ترین موهبت الهی در حق ما بود؛ بنابراین به دوستان توصیه می‌کنم هرگز به خاطر این مسائل ازدواج خود را به تأخیر نیندازند. چون خیروبرکتی که در نفس ازدواج وجود دارد به مراتب از مشکلات آن بزرگ‌تر است.

✓ به عنوان کسی که زندگی در خوابگاه را تجربه کرده‌اید و با آدم‌های متفاوتی زندگی کرده‌اید نقش دوست را در زندگی چگونه ارزیابی می‌کنید؟

خب طبیعی است که روزهای اول حضورم در خوابگاه و آشنایی با افراد مختلف کمی برایم سخت بود ولی خدا را شکر چون من از حمایت‌های خاص خانواده برخوردار بودم و روش تربیتی خوبی در خانه‌ی ما جاری بود من با اعتقادات خاص خودم به دانشگاه پا نهادم و بیشتر از آن که از دیگران تأثیر بگیرم توانستم تأثیر گزار باشم. **من دوستانم را از بین افرادی که بیشتر شبیه خودم بودند انتخاب می‌کردم،** ما باهم نماز می‌خواندیم، در امور خوابگاه مشارکت داشتیم، درس می‌خواندیم و در مراسم مذهبی شرکت می‌کردیم. از این رو به جرأت می‌گویم **زندگی خوابگاهی در شیراز از بهترین سال‌های زندگی من بود و تأثیر زیادی در بزرگ شدن بعد اجتماعی من داشت.** البته این مسئله بیشتر به دید خود آدم برمی‌گردد اگر از روز اول در مقابل قضیه خوابگاه جبهه می‌گرفتم و مشکلاتش را بزرگ می‌دیدم خب این دوران برایم سخت می‌گذشت، ولی با اتکا به خداوند منان و پیدا کردن دوستان خوب، باب رحمت الهی به رویم گشوده شد و هم‌اکنون از حضور دوستان خوبی در زندگی‌ام بهره‌مندم. **من از دانشجویان می‌خواهم نگاه خود را به خوابگاه عوض کنند؛ و از آن به عنوان فرصتی جهت رشد و تعالی و تقویت روحیه سازگاری خود نگاه کنند.** وقتی آدم از خانواده‌اش جدا می‌شود امکان هر خطایی برای او پیش می‌آید ولی اگر واقعاً هدف خودمان را بشناسیم و آینده برایمان مهم باشد شرایط و اطرافیان نمی‌توانند مانع رسیدن ما به خواسته‌هایمان شوند. وقتی شما در گفتار و کردار خود به مسائل خاصی اعتقاد داشته باشید دیگران خیلی زود متوجه می‌شوند که شما اهل نقش بازی کردن نیستی و روحیه و شخصیت

ثابتی داری. این خود باعث می‌شود کسانی که با شما هم‌رنگ نیستند از شما فاصله بگیرند و دوستان واقعی به شما نزدیک‌تر شوند.

✓ دلیل موفقیت خود را چه می‌دانید؟

مهم‌ترین دلیل موفقیت خود را خواست الهی و داشتن خانواده‌ای خوب و مهربان میدانم. ولی در کنار این‌ها من از دروغ و پنهان‌کاری بیزارم. هرگز از این‌که خود را به دیگران معرفی کنم نمی‌ترسم. من یک دختر کرد هستم، در شهر کوچکی به دنیا آمدم، در دامن پدر و مادری پرمهر و با بصیرت رشد یافتم و بدون هیچ امکانات خاصی درس خواندم. پدرم جانباز جنگی بود و ما هم مشکلات خاص خودمان را در خانه داشتیم ولی هرگز اسیر مشکلات نشدم. **زندگی در شهرهای بزرگ نظیر تهران و شیراز و اهواز نتوانست مرا از آنچه که بوده‌ام و می‌اندیشیدم بازدارد.** شهرهای بزرگ جاذبه‌های خودشان را دارند ولی ما باید نشان دهیم که بزرگی شهر در برابر بزرگی ما کوچک و بی‌اهمیت است. هرگز از ترس شناخته شدن خود را پشت ظواهر و رنگ و دروغ و لعاب پنهان نکنید. این محیط‌ها باید در مسیر پیشرفت ما قرار گیرند نه اینکه ما را اسیر ظواهر خود کنند. **نوع پوشش من و نوع رفتار و گفتار من و اعتقادات من هرگز تحت تأثیر محیط‌های جدید قرار نگرفت؛ و من از این بابت از خداوند متعال شاکرم.**

✓ حضور در کلاس و نقش استاد را در کلاس چگونه ارزیابی می‌کنید؟

حضور در کلاس درس از نظر من مهم است چون فکر می‌کنم **یادگرفتن فقط از طریق شنوایی یا خواندن صورت نمی‌گیرد و باید تمام حس‌ها درگیر باشند و این اتفاق فقط در کلاس درس و در حضور استاد رخ**

می‌دهد. من هنوز در مقطع دکتری حضور خود را در کلاس واقعاً ضروری و مفید می‌دانم.

البته سخت‌گیری اساتید کم شده و حتی در برخی مواقع نسبت به حضور یا عدم حضور دانشجوی بی‌تفاوت شده‌اند. گرچه که واقعاً درس خواندن یا نخواندن دانشجو و بود و نبودش در کلاس برای استاد مهم نیست، ولی باید مقررات را به دانشجویان آموخت و از شیوه‌های محکم‌تری استفاده کرد. من وقتی می‌بینم که دانشجویان به راحتی از کلاس درس می‌گذرند ولی تا دیروقت اسیر محیط‌های مجازی هستند واقعاً نگران می‌شوم. چون فکر می‌کنم این حربه جدید دشمن برای دور کردن دانشجو از محیط درس و آموزش و پژوهش است. حضور در این محیط‌ها برای هرکسی و در هر شرایطی واقعاً لازم و درست نیست. ما باید طرز استفاده درست از این محیط‌ها را از بچگی به کودکانمان یاد دهیم تا خدای نخواستہ در محیط‌های غیرعلمی اسیر مضرات آن نشوند و به فرایند آموزش آنان لطمه نخورد.

✓ از فعالیتهای علمی خود بر ایمان بگویید

با همکاری دوستان یک مقاله تحت عنوان بررسی تاثیر لیزر کم توان بر ترمیم استخوان رادیوس در خرگوش در کنگره داخلی فیزیوتراپی و کنگره بین المللی التهاب در فرانسه ارائه داده ایم. همچنین نویسنده دوم یک مقاله به زبان انگلیسی هستم که در یک ژورنال داخلی چاپ شده است. **در امتحان جامع بهمن ماه ۹۵ توانستم نمره اول را کسب کنم.**

✓ با توجه به اینکه شما دو مقطع قبلی را در دانشگاه شیراز گذرانده‌اید آیا خاطره خاصی از اساتید خود دارید؟

در دانشگاه شیراز استادی داشتیم به نام دکتر رازقی که با دانشجویان بسیار

خوب برخورد می‌کرد و رفتار منطقی و منصفانه‌ای سر کلاس داشت. نحوه درس دادن ایشان هم عالی بود و اظهار نظر دانشجوی را می‌پذیرفت و اجازه می‌داد بدون ترس در کلاس حرف بزنیم و نظر خود را بگوییم. ایشان همیشه در آخر تدریس حدیثی مرتبط با درس برای ما می‌گفتند و این نشان می‌داد که پیشرفت تحصیلی ایشان در علوم درسی مانع پیشرفت اعتقادش نبوده و این استاد تأثیر بسیار خوبی بر روی دانشجویانش می‌گذاشت. ایشان حتی نسبت به مسائل خانوادگی و اعتقادی دانشجویان حساس بود و هرازگاهی با ما در مورد مشکلاتمان خصوصی صحبت می‌کرد و راهکارهای خوبی ارائه می‌داد. خوشبختانه در مقطع دکترا که اکنون مشغول تحصیل هستم از حضور چنین استادانی از جمله دکتر هادیان، دکتر انصاری و دکتر علیایی بهره‌مند هستم. از آنجاکه دانشجوی از استاد خود تقلید می‌کند بر این باورم که ما به عنوان اساتید آینده باید از این گونه اساتید بیشتر بهره بگیریم تا شاگردان خوبی هم تربیت کنیم. با وجود احترام خاصی که برای همه اساتید قائل هستم حضور این گونه اساتید را در جامعه کنونی کمتر می‌بینم و امیدوارم در آینده نه‌چندان دور شاهد حضور اساتیدی مجرب و معتقد و سختگیرتر باشیم تا مبادا جو درس خواندن در کشور تحت‌الشعاع بی‌تفاوتی استاد و دانشجوی قرار گیرد و باب جدیدی جهت رخنه دشمن به کشور و اعتقاداتمان و محیط دانشگاه باز شود.

با تشکر از وقتی که در اختیار ما قرار دادید.

تاریخ مصاحبه : فروردین ۹۵

دکتر داود مطهری زاد:
جانباز دفاع مقدس و فلوشیپ
فوق تخصص گوارش



دانشجوی آگاه امروز باید با تجهیز به اخلاق
و علم، راه دانشجوی دیروز را ادامه دهد.

در ادامه روند آشنایی با دانشجویان شاهد و ایثارگر این بار به سراغ داود مطهری زاد، جانباز ۳۵ درصد رفتیم تا علاوه بر آشنایی با سختی‌های زندگی یک جانباز، دلایل موفقیت او را از زبان خودش بشنویم.

داود مطهری زاد که در سن هفده سالگی و بعد از چندین سال حضور در جبهه به مقام شامخ جانبازی نایل شده، بینش صحیح و تربیت درست نسل خود را دلیل پیروزی این انقلاب و ایستادگی در برابر استکبار جهانی عنوان

می کند و راز پیروزی کشور در آینده را، درک صحیح جوانان امروزی از مفهوم ایثار، به عنوان پاسدار خون شهیدان می داند.

✓ با سلام و تشکر از اینکه دعوت ما را پذیرفتید، خواهشمند است خود را معرفی کنید.

من داود مطهری زاد جانباز ۳۵ درصد هستم. در سال ۱۳۴۹ در منطقه نوش آباد کاشان در خانواده‌ای مذهبی و پرجمعیت به دنیا آمدم. ۴ برادر و سه خواهر دارم پدرم کشاورز و مادرم خانه‌دار بود. دوران ابتدایی و راهنمایی را در منطقه خودمان به پایان رساندم، البته دوران تحصیل من مصادف شد با آغاز انقلاب و بعد شروع جنگ تحمیلی. از آنجاکه در خانواده‌ای مذهبی رشد کرده ام، من هم مانند برادران بزرگ‌ترم و تمام جوانان آن زمان نتوانستم نسبت به جبهه و جنگ و مسائل پیش آمده بی تفاوت باشم، بنابراین در سال سوم راهنمایی درس و مدرسه را رها کردم و داوطلبانه به جبهه اعزام شدم.

✓ سن شما برای اعزام به جبهه کم بود چگونه توانستید به جبهه اعزام شوید؟

بله من در آن سال‌ها تنها چهارده سال داشتم و اجازه رفتن به جبهه به ما داده نمی‌شد. ولی با توجه به حال و هوای جنگ، عزم ما برای رفتن به جبهه جزم بود و کسی و چیزی نمی‌توانست جلوی ما را بگیرد. بنابراین به همراه دوستم داود کبیری جهت ثبت نام و اعزام به مرکز بسیج مراجعه کردیم. صف طولانی بود و ما زمان زیادی معطل شدیم وقتی نوبت به ما رسید و شناسنامه‌ها را تحویل دادیم از ما پرسیدند چندساله هستید و ما گفتیم هفده سال داریم، مسئول ثبت نام نیم‌نگاهی به ما انداخت و گفت این

سن به شما نمی خورد و اجازه رفتن به جبهه ندارید ولی ما بازهم اصرار کردیم. مسئول ثبت نام با لبخند گفت شما خودتان شناسنامه را دست کاری کرده اید چون فقط سال تولد را که به صورت عددی است عوض کرده اید و سالی که به صورت حروف نوشته شده با آن مطابقت ندارد و ما تازه فهمیدیم چه اشتباه بزرگی کرده ایم. و این مسئله باعث خنده همه شد ولی ما بازهم دست بردار نبودیم و به اجبار می خواستیم به جبهه اعزام شویم. بعد از اینکه اصرار ما را دیدند به ما اجازه دادند مدتی آموزش ببینیم و اگر توانمند شدیم بعد به جبهه اعزام شویم. سپس ما را به جبهه و به یکی از پادگانهای خمینی شهر اعزام کردند و ما ۴۵ روز آنجا آموزش های سخت دیدیم.

✓ لطفاً از نحوه حضور در جبهه و چگونگی جانبازی خود

برایمان بگویید.

بعد از اعزام به جبهه ما مدتی در جبهه می ماندیم و بعد برای ادامه تحصیل برمی گشتیم. یعنی به خاطر سن کم اجازه حضور دائمی در جبهه را به ما نمی دادند. و ما بیشتر تابستان ها در جبهه بودیم ولی در سال ۶۷ و تنها دو هفته مانده به آتش بس در منطقه پدافندی خرمشهر مورد اصابت خمپاره قرار گرفتیم و از ناحیه پای راست آسیب جدی دیدم. **در آن سال ها من تنها ۱۷ سال داشتم و پذیرش این مسئله که توان حرکتی خود را از دست داده ام برایم سخت و ناگوار بود ولی چون هدف خود را بزرگ تر از این چیزها می دیدم، سعی کردم با این مسئله کنار بیایم.** بنا به شرایط پیش آمده نمی توانستم جهت ادامه تحصیل به مدرسه بروم، از این رو معلم ها برای تدریس، به منزل ما می آمدند. کار سختی بود من در اوج جوانی و بهار زندگی زمین گیر شده بودم ولی چون به قدرت لایزال الهی اعتقاد داشتم، تمام تلاش خود را کردم تا بتوانم دوران متوسطه را به پایان برسانم و در کنکور سراسری پذیرفته شوم.

✓ با توجه به اینکه سن کمی داشتید واکنش خانواده نسبت به حضور شما در جبهه و جانباز شدن تان چگونه بود؟

ما در منطقه نوش‌آباد از توابع کاشان زندگی می‌کردیم و بافت آنجا کاملاً روستایی است. در این مناطق خانواده‌ها باهم بسیار عجین هستند و ارتباطات خوب و نزدیکی باهم دارند. البته مشکلات زندگی ما هم زیاد بود و این فقط از مهر و عطوفت ساکنان بود که در سختی‌ها به داد هم می‌رسیدند. وقتی جنگ تحمیلی شروع شد همه مردم ایران فارغ از قوم و مذهب و سن و سال برای دفاع از کشور به پا خاستند و خب مردم منطقه ما هم از این ماجرا مستثنا نبودند. تمام چیزی که ما می‌خواستیم، دفاع از کشورمان و آموزه‌های دینی و ملی‌مان بود. خانواده من هم احساس تکلیف می‌کرد. برادران بزرگ‌ترم در جبهه بودند و افراد زیادی میل رفتن به جبهه داشتند. از این‌رو خانواده با جبهه رفتن من مخالفتی نداشت. به عبارت دیگر ما نسلی بودیم که خیلی زود به بلوغ فکری رسیده بودیم. با توجه به تربیت خاص بچه‌های آن دوران، میل به ایشار و شهادت در دل ما شکوفه زده بود. ترس برایمان بی‌معنی بود. اگر تفکر فرار از جبهه فراگیر می‌شد مرگ ما یا اسارتان حتمی بود. پس نسل ما مرگ شرافتمندانه را انتخاب کرد. **ما لباس‌های مدرسه را در آوردیم و لباس رزم پوشیدیم. آن روزها وقتی خدا حافظی می‌کردیم تفکر بازگشت نداشتیم و وصیت‌نامه‌هایمان را می‌نوشتیم و می‌رفتیم.** یکی از دوستان من در ۱۶ سالگی شهید شد و من هم آماده کشته شدن در راه هدف و اعتقادات و کشورم بودم. بنابراین وقتی من جانباز شدم خانواده و اطرافیانم به راحتی با این مساله کنار آمدند و دلسوزانه در امر مراقبت من همت داشتند. خصوصاً مادر و خواهرم که لازم می‌دانم همین‌جا از زحمات بی‌دریغشان تشکر و قدر دانی کنم.

✓ لطفاً از روند تحصیلی خود برایمان بگویید.

من در سال ۶۹ و بعد از اتمام دوران دبیرستان در کنکور شرکت کردم و در رشته پزشکی دانشگاه علوم پزشکی اصفهان پذیرفته شدم. در آن سال‌ها عوارض مجروحیت من به اوج خود رسیده بود **جراحت استخوان پای من باوجود تمام مراقبت‌های پزشکی بهبودی نمی‌یافت و تقریباً تمام پزشکان بر فرز شدن زانوی پای مجروحم متفق‌القول شده بودند.** در این موقع مادرم به اهل بیت متوسل شد و شفای مرا از خدا خواست. شبی مادرم در خواب زن بزرگواری را می‌بیند که از وضعیت پای من می‌پرسد و وقتی نگرانی مادرم را می‌بیند می‌گوید نگران نباش پای فرزندت خوب می‌شود. بعد از آن پای من به طرز معجزه‌آسایی درروند بهبودی قرار گرفت و مشکل اساسی آن برطرف شد و من این معجزه را علاوه بر صفای قلب مادرم و دعای خیر ایشان نتیجه توجه اهل بیت می‌دانم. به این ترتیب من توانستم سه دوره مهم تحصیلی را با بهبود نسبی که به دست آورده بودم پشت سر بگذارم. در سال ۷۷ مدرک دکترای خود را دریافت کردم و در سال ۷۸ پس از امتحان سازمان تأمین اجتماعی به عنوان پزشک طب کار استخدام شدم. چند سالی به این نحو گذشت ولی میل به ادامه تحصیل همچنان در من وجود داشت. بنابراین در سال ۸۸ در امتحان دستیاری شرکت کردم و در رشته تخصصی کودکان پذیرفته شدم. در سال ۹۱ بوردا خود را دریافت کردم و همان سال در مقطع فوق تخصص گوارش دانشگاه علوم پزشکی تهران پذیرفته شدم و هم‌اکنون در حال دفاع از پایان‌نامه خود هستم. با توجه به اینکه خودم درد زیادی را از سر گذرانده‌ام اکنون بهتر می‌توانم درد بیماران را درک کنم. البته وقتی در جبهه بودم و می‌دیدم که پزشک‌ها برای مداوای مجروحان به جبهه‌ها و حتی خط مقدم می‌آمدند و از جان خود می‌گذشتند تا مجروحی را مداوا کنند و به

دامن خانواده برگردانند تمایل به تحصیل در این رشته را پیدا کرده بودم. الآن هم تمام فکر و ذکر کم کردن دردهای بیمارانم است. چون بر این باورم قدر عافیت را کسی می‌داند که به مصیبتی گرفتار شده باشد.

✓ شما در چه سالی ازدواج کردید و ثمره این ازدواج چه بود؟

من در دوران دانشجویی و در سال ۱۳۷۴ ازدواج کردم. به‌واقع سال پنجم رشته پزشکی بودم منبع درآمد مشخصی نداشتم و مشکلاتم زیاد بود. ولی چون می‌دانستم ازدواج از واجبات الهی است این مسائل نتوانست خللی در اراده‌ام به وجود آورد. مراسم ازدواج ما بسیار ساده و در منزل برگزار شد. ما در آن دوران هنوز هم در حال و هوای جبهه و جنگ بودیم و از ریخت و پاش متنفر. هنوز هم اعتقاد بر این است که ازدواج باید ساده باشد چون نفس ازدواج، بسیار مهم‌تر از مسائل حاشیه‌ای است که جوانان خود را درگیر آن می‌کند. تجملات ازدواج واقعاً اهمیتی ندارد و خیلی زود از یاد همه می‌رود و حتی می‌تواند باعث لرزش پایه‌های زندگی شود. ثمره ازدواج ما دو فرزند پسر است که یکی سال سوم دبیرستان درس می‌خواند و دیگری سال سوم ابتدایی است.

✓ با توجه به اینکه شما جانباز جنگی هستید همسر شما با این

مسئله چگونه کنار آمد؟

همسر من از خانواده ایثارگران است و به گفته خودش یکی از افتخارات ایشان ازدواج با یک جانباز بود. همسرم هرگز با مسئله جانبازی من مشکلی نداشت حتی موقع ازدواج که من با عصایی در دست‌برسر سفره عقد حاضر شدم. در تمام دوران زندگی مشترکمان، من هرگز اخم همسرم رانیدم. اخلاق‌مداری، ساده زیستی، ایمان قوی و اعتقادات مذهبی همسرم و

خانواده‌شان یکی از بزرگ‌ترین مواهب الهی است که نصیب من شده است. و از این جهت همواره از حضور ایشان در زندگی خود سپاس‌گزار خداوند هستم. البته ما هم اوایل ازدواج مشکلات زیادی داشتیم، هر دو دانشجو بودیم و فرزند اولمان هم یک سال بعد از ازدواج ما به دنیا آمد. آن روزها ما هنوز مستأجر بودیم و با مسائل زیادی دست‌وپنجه نرم می‌کردیم. فقط بردباری همسرم و الطاف الهی بود که باعث شد ما این دوران سخت را به پایان برسانیم. همسرم در دوران تحصیل من در اصفهان و تهران به‌تنهایی بار زندگی را بر دوش کشید و اگر همکاری بی‌دریغ ایشان نبود من در جایگاه امروزم قرار نمی‌گرفتم. فرصت را غنیمت می‌شمرم و **همین‌جا از زحمات همسرم که بار زندگی را به‌تنهایی به دوش کشید و نقش محور را در خانواده ما بازی کرد تشکر می‌کنم.**

✓ **با توجه به اینکه با مزایا و مشکلات ازدواج دانشجویی آشنا هستید چه پیشنهادی برای دانشجویان دارید؟**

درست است که ازدواج دانشجویی مشکلات زیادی دارد ولی خوب مزایای آن به‌مراتب بیش‌تر از مشکلات آن است. نفس ازدواج به‌واقع مانع پیشرفت آدم‌ها نمی‌شود بلکه بیشتر این نوع دید آدم‌ها و طرز فکر آن‌هاست که باعث پیشرفت یا پسرفت می‌شود. عقب انداختن ازدواج به امید رسیدن به تمکن مالی ایده خوبی نیست. من خودم این وضعیت را تجربه کرده‌ام من از صفر شروع کردم با دختری پاک‌دامن و مؤمن ازدواج کردم و هرگز از آینده نترسیدم ما در کنار هم توانستیم بر مشکلات غلبه کنیم و به آرامش واقعی برسیم.

به دانشجویان عزیز توصیه می‌کنم به امید موقعیت خوب برای ازدواج نباشند بلکه به دنبال فرد خوب باشند. کسی که بتواند پا به‌پای آن‌ها مشکلات را

بپذیرد و مراحل ترقی و پیشرفت را در کنار هم تجربه کنند. **ازدواج آگاهانه هرگز نمی تواند مانع ادامه تحصیل باشد و مهم تر از همه این که امید به لطف خدا هر دری را به روی شما می گشاید.** به خصوص که دوران تحصیل در رشته پزشکی طولانی است و اگر بخواهیم منتظر تمام شدن تحصیلات خود باشیم در آینده با مشکلات بزرگ تری روبرو خواهیم شد.

✓ به عنوان یک پدر چه فرقی بین نسل جنگ و فرزندان الآن حس می کنید؟

خب این طبیعی است که طرز تربیت و نوع زندگی ما با بچه های الآن فرق می کرد. در آن موقع خانواده ها پرجمعیت تر بودند ولی همواره مرز احترام با بزرگ ترها حس می شد. ما خیلی از مسائل را خودمان تجربه می کردیم و والدین ما بیشتر نقش کنترلی و تربیتی بر روی ما داشتند. ولی جوان امروز فرصت های زمان ما را ندارد و این خود باعث به وجود آمدن فاصله زیادی بین ما و فرزندانمان شده است. درک نسل امروز و مراوده با آن ها تحت تأثیر تغییر محیط ها و ارزش ها قرار گرفته است. ما به عنوان والدین مسئولیت سختی در مقابل فرزندانمان داریم. تنها چیزی که می تواند باعث شود ما رابطه خوبی با بچه هایمان داشته باشیم همدلی و صمیمیت با آن هاست. زمان اجبار و تهدید سپری شده و احترام ها تا حدودی کمرنگ شده است. ما به عنوان والدین باید روش های نزدیک شدن به فرزندانمان را بیاموزیم چون در غیر این صورت فرزندانمان را با آرزوها و ارزش های ساختگی از ما خواهند گرفت. از این رو من باوجود وقت کمی که داشتم همواره فرزندانم را به نماز و روزه و تقویت معنویت ترغیب می کنم. **اگر بچه هایمان به نیروی ایمان مسلح شوند هیچ تندبادی نمی تواند آن ها را به زمین بزند.** نسل امروز جنگ را ندیده و دریافتش از قضیه ایثار مبهم است. ما موظفیم در راستای

نشان دادن ابعاد این جنگ و انقلاب بیشتر برنامه‌ریزی کنیم. البته خود من وقتی به جنگ می‌رفتم هیچ تعلق خاطری نداشتم و خیلی سبک‌بال بودم ولی **الآن که پدر شده‌ام درک می‌کنم کسانی که دل از خانواده و تعلقات دنیوی کردند و پا در راهی بی‌بازگشت گذاشتند مردان واقعی روزگار بودند.** و این‌ها جای تحسین دارند و باید افکارشان و بزرگی کارشان را به نسل کنونی یادآور شد.

✓ توصیه شما به دانشجویان کنونی چیست؟

دانشجوها باید بدانند که تنها مدرک گرفتن نباید اولویت آن‌ها باشد. دوران دانشجویی بهترین فرصت برای بزرگ‌تر شدن و بااخلاق‌تر شدن است. یکی از اساتید گران‌قدر ما به نام آقای دکتر خاتمی که مدیر گروه بخش گوارش مرکز طبی کودکان است همواره به ما می‌گفت شما به‌رحال درستان را تمام می‌کنید، ولی **مهم‌ترین مسئله این است که بتوانید اخلاق را رعایت کنید و به عنوان فردی اخلاق مدار به هم‌نوعتان کمک کنید.** اخلاق پزشکی و اخلاق انسانی دو مقوله جدا نیستند و جامعه کنونی ما از مشکلات اخلاقی رنج می‌برد. من امیدوارم دانشجویها از این فرصت به بهترین نحو استفاده کنند و از زمان دانشجویی خود در جهت باسوادتر شدن و بااخلاق‌تر شدن استفاده کنند. امکاناتی که دانشگاه در اختیار ما قرار می‌گیرد متعلق به بیت‌المال است و ما روزی باید جهت جوابگویی اعمالمان و استفاده از زمانی که خداوند جهت بزرگ‌تر شدن در اختیار ما قرار داده در محضر عدل الهی حاضر شویم. یکی از خطراتی که نسل کنونی ما را تهدید می‌کند محیط‌های مجازی است. و این بازی جدید دشمنان ماست. دانشجوی آگاه باید بداند در مقابل این سلاح جدید دشمن چگونه رفتار کند. گاهی متن‌هایی به دست ما می‌رسد که واقعاً از صحت‌وسقم آن خبر نداریم و انتشار آن در فضای مجازی

مصدق کامل غیبت و شایعه پراکنی است. این که ما باهم بخندیم بسیار خوب است ولی خندیدن به هم کار ناپسندی است. **وقتی به این کشور حمله شد همه مردم فارغ از هر قومیت و مذهبی برای دفاع به پا خاستند و ما باید این انسجام خود را همیشه حفظ کنیم.** البته من منکر محاسن محیط‌های مجازی نیستم ولی اینکه چه فردی با چه میزان از آگاهی و به چه منظوری وارد محیط مجازی می‌شود قابل تأمل است.

✓ **اهل مطالعه یا ورزش هستید؟ فکر می‌کنید دانشجویها فرصت کافی برای مطالعه و ورزش دارند؟**

من به دلیل مشکلات جسمی که دارم مجبور شدم از بسیاری از فعالیت‌های ورزشی چشم‌پوشی کنم ولی چون به شنا علاقه خاصی دارم حتماً در اوقات فراغت وقتی برای شنا و ورزش اختصاص می‌دهم. **مطالعه آزاد را هم دوست دارم،** ولی به دلیل اینکه گاهی سرم بسیار شلوغ می‌شود بسیاری از اخبار و اطلاعات را از محیط اینترنت پیگیری می‌کنم. من در زمان دانشجویی حتماً وقتی را جهت مطالعه آزاد اختصاص می‌دادم ولی متأسفانه الان می‌بینم علیرغم این که کتاب‌های خوبی در کتابخانه‌ها وجود دارد کتابها خاک می‌خورند دانشجویان زیاد رغبتی به مطالعه نشان نمی‌دهند. به نظر من علاوه بر اینکه باید دانشجویان را به مطالعه و ورزش ترغیب کرد باید جوان امروز و درگیری‌های او را از نو شناخت. شاید لازم باشد با استفاده از وسایل نوین، ارتباط بهتری با آن‌ها برقرار کرد و زمان‌های فراغت آن‌ها را بهتر سامان دهی کرد. این کار مستلزم همفکری خانواده‌ها و برنامه‌ریزی‌های کارشناسانه است. **جوان امروز باید نسبت به مشکلات جامعه حساس باشد و خود را آینده‌ساز کشور بداند.** من اینجا بر خود لازم می‌دانم از مدیریت ستاد دانشجویان شاهد و ایثار جهت برگزاری این مصاحبه‌ها تشکر کنم. آسایش امروز ما مرهون فداکاری جوانان دیروز است. جوانانی که به نیروی ایمان و معنویت مجهز بودند و از تمام خواہش‌های نفسانی و آرزوهای جوانی خود گذشتند

کلاسهای درس و دانشگاه را رها کردند و سبکبال از بین ما پر کشیدند. آنها به دشمن نشان دادند در صحنه نظامی با دست خالی هم می‌جنگند و بر سر ایمان خود و اعتلای ایران می‌مانند. دانشجوی امروز باید با آگاهی و مجهز شدن به اخلاق و سواد راه دانشجوی دیروز را ادامه دهد و به همه دنیا بفهماند عزت و غرور و شرف ایران باگذشت زمان از خاطره‌ها نمی‌رود.

با تشکر از وقتی که در اختیار ما قرار دادید.

تاریخ مصاحبه: اردیبهشت ۹۴

فاطمه نریمانی:

**پژوهشگر برتر و دانشجوی مقطع
کارشناسی مامایی – فرزند جانباز**



**تماشاچی صرف بودن، رسالت یک
دانشجوی وظیفه شناس نیست.**

هم زمان با سالروز مبارزه با سلاح های شیمیایی و میکروبی این بار
سراغ فاطمه نریمانی فرزند جانباز شیمیایی و پژوهشگر برتر رفتیم
که علاوه بر کسب مدال های ورزشی حافظ قرآن نیز هست .

فاطمه نریمانی بعد از جنگ به دنیا آمده ولی با عوارض جنگ بیگانه نیست.
پدر و مادرش جانباز جنگ هستند. این پژوهشگر برتر و ورزشکار نمونه در
این مصاحبه از همت والایش برایمان می گوید و حفظ قرآن و تمسک به آن

را از بزرگترین دلایل موفقیتش می داند . با هم پای صحبت این دانشجوی نمونه می نشینیم.

✓ با سلام و تشکر از اینکه دعوت ما را پذیرفتید، لطفاً ضمن معرفی، نسبت خود را با ایثارگر بیان کنید.

فاطمه نریمانی متولد مهرماه سال هفتادودو در شهر تهران و فرزند جانباز ۲۵ درصد هستم. پدرم رزمنده بود و به مدت ۹۹ ماه در جبهه حضور داشت و سه بار دچار مجروحیت کلی شد. مادرم هم در بمباران مناطق کردستان بر اثر عامل شیمیایی به درجه جانبازی نائل شده بود و به علت صدمات وارده در دی ماه ۹۳ دعوت حق را لبیک گفت. من دو برادر دارم. برادر بزرگترم در رشته مهندسی تحصیل کرده و برادر کوچکترم دانشجویست. در سال ۹۰ با معدل بالای ۱۸ از مدرسه فارغ التحصیل شدم و همان سال در رشته مامایی این دانشگاه پذیرفته شدم.

✓ لطفاً در مورد آشنایی پدر و مادرتان و نحوه زندگی شان برایمان بیشتر بگوئید.

پدرم متولد سال ۱۳۴۰ است و از همان ابتدای جنگ در جبهه‌ها حضور داشته و حتی یکی از شرایط ازدواج پدرم با مادرم ادامه حضور در جبهه بوده است. پدرم در مراغه زندگی می کرد و بعد از شروع جنگ به سپاه پاسداران پیوست. مادرم هم آن موقع ها در مسجد فعالیت های قرآنی انجام می داد و معلم قرآن بود. بعد از آشنایی اولیه که بین آن ها به وجود آمد پدرم از طریق خانواده اش مادرم را خواستگاری کرد و بعد از مراحل اولیه به عقد هم درآمدند. گرچه هردوی آن ها در شرایط جنگی و در یکی از نقاط مرزی زندگی می کردند و خطر حمله کومله ها وجود داشت اما آنها با شجاعتی وصف نشدنی و در شرایط حفاظت شده ازدواج کردند.

خب آن موقع ها خانواده‌ام در شاهین‌دژ زندگی می‌کردند و این شهر در محاصره کومله‌ها قرار داشت و این خون‌خواران به‌شدت با سپاه پاسداران دشمن بودند. از این‌رو چون پدرم پاسدار بود و بیم آن می‌رفت که توسط کومله‌ها به شهادت برسد (آن روزها سر پاسدارها را می‌بریدند و یا زنده‌زنده آن‌ها را در آب جوش می‌سوزاندند) مراسم ازدواج آن‌ها کاملاً پنهانی انجام شد و **پدرم مدت کوتاهی پس از ازدواج، به جبهه رفت و پنج سال تمام به‌صورت مخفیانه و فقط از طریق نامه با مادرم در ارتباط بود؛ و** وقتی توانست به نزد مادرم برگردد که برادر بزرگم چهار ساله شده بود. مادرم و خانواده اش هم تمام این مدت در مورد این ازدواج سکوت کرده بودند و مادرم فقط در مسجد امور پشتیبانی رزمندگان را انجام می‌داد و به آموزش قرآن می‌پرداخت.

من واقعاً به خاطر داشتن چنین پدر و مادری وبا این بینش و درایت به خود می‌بالم و امیدوارم بتوانم ادامه‌دهنده راه این زنان و مردان غیور باشم.

✓ فکر می‌کنید چه عاملی باعث شد تا والدین شما این همه سختی را به جان بخرند و ایستادگی کنند؟

پدر من به مدت ۹۹ ماه در جبهه‌ها حضور داشت و بارها و بارها مورد جراحات ناشی از جنگ قرار گرفت یک‌بار در اثر بمباران شیمیایی، یک‌بار بر اثر تنفس گازهای سمی و بارها در اثر بمباران کومله و دموکرات بستری شد و اکنون از بیماری‌های عصبی و ریوی رنج می‌برد. همانطور که می‌دانید مردم شهر های مرزی با وجود تمام مشکلات و خطرات ناشی از جنگ حاضر به ترک شهر و دیار خود نشدند و همین دلیلی شد تا **مادرم هم در سال ۶۳ و در بمباران مناطق کردستان بر اثر عامل شیمیایی، به درجه جانبازی نائل شد و پس از تحمل سال‌ها درد و رنج در دی ۹۳ به دیدار لقا .. شتافت.** طوری که سالیان زیادی از داشتن فرزند دوم می‌ترسید وقتی متوجه شد که

باردار است ترس عظیمی بر او مستولی شد و برای سلامتی من به امام رضا متوسل شد و حلقه‌اش را به داخل ضریح انداخت. بعد از من برادر کوچک‌ترم به دنیا آمد و خدا رو شکر هردوی ما سالم بودیم. مادرم با وجود مشکلاتی که برایش پیش آمده بود با چنگ و دندان از زندگی خود حمایت کرد و در خانه به گونه ای رفتار می کرد که هیچ کدام از ما بچه ها هرگز متوجه مشکلات شیمیایی او نمی شدیم. ما در خانه از وجود مادری مهربان و فداکار برخوردار بودیم و او در تمام مدت تحصیل در کنار ما قرار داشت و در تمام فعالیت های اجتماعی ما را همراهی می کرد. البته مادرم پس از تحمل سال‌ها درد و رنج، دی‌ماه سال ۹۳ به دیدار لقا الله شتافت و ما را تنها گذاشت. من بر این باورم که نه‌تنها پدر و مادر من که تمام مردان و زنان آن روزگار اعتقاد و بینش خاص خودشان را داشتند. آن‌ها در مکتبی بزرگ‌شده بودند که شهادت و ایثار نوعی وظیفه و ارزش محسوب می‌شد. حفظ اعتقادات و دفاع از کیان، مسئولیت مهمی است که تمام مردان و زنان ایران‌زمین به آن پایبند هستند. همان‌طور که پدران و مادران ما از جوانی و حتی زندگی خود گذشتند تا این آب‌و‌خاک برای ما بماند ما هم موظفیم تمام سعی خود را بکنیم تا در برابر نسل بعد سرافکنده نباشیم. اگر رشادت‌های آن‌ها نبود شاید الآن ما هم روزگاری چون آوارگان سوری داشتیم.

✓ آیا پدرتان خاطره خاصی از جبهه برای شما تعریف کرده که بخواهید برای خوانندگان بازگو کنید؟

البته نودونه ماه حضور در خط مقدم زندگی زیر سایه مرگ پر از گفته‌ها و نگفته‌هاست که شرح آن در این مصاحبه نمی‌گنجد. ولی یکی از خاطرات شیرین پدرم این است که می‌گویند یک روز با برادرش چندین نارنجک را به پشت کوه می‌برند و شروع به تمرین نارنجک‌اندازی می‌کنند و این کار باعث سروصدای زیادی می‌شود. اتفاقاً عراقی‌ها در حال انجام حمله بودند و فکر

می‌کنند عملیات لو رفته و فرار می‌کنند. پدرم از این خاطره‌اش به‌عنوان شیرین‌ترین خاطره آن روزها یاد می‌کند.

✓ چه خصوصیت خاصی در والدین خود سراغ دارید؟

پدرم خیلی مذهبی است و به نماز اول وقت خیلی اهمیت می‌دهد. او سرشار از روح زندگی است و این حس را در تمام زندگی به من منتقل می‌کند. وقتی می‌خواستم در کلاس کاراته شرکت کنم پدرم واقعاً از من حمایت کرد و به من روحیه داد. من تمام انرژی خود را در زندگی از ایشان می‌گیرم. مادرم هم در امر یادگیری قرآن واقعاً مشوقم بود و من به کمک ایشان توانستم بیست جزء قرآن را حفظ کنم و هم‌اکنون در حال حفظ جزء بیست و یک هستم. البته من نزدیک به دو سال است که مادرم را از دست داده‌ام و جای خالی او را در لحظه‌لحظه زندگی‌ام لمس می‌کنم. مادرم دختری هجده‌ساله بود که در اوج جوانی به دلیل زندگی در منطقه جنگی از تمام علایق خود دست کشید و شوهرش را به جبهه فرستاد و زینب وار در راه دین خدا و حفظ عقایدش و دفاع از مرزبوم کشورش کوشید. پدرم هم با صبر بزرگی که داشت همسر و فرزند کوچک خود را به خدا سپرد و برای دفاع از کیان این مردم از هیچ تلاشی فروگذار نکرد. من از این فرصت استفاده می‌کنم و بر روح بلند مادرم و تمام مادران شهید این سرزمین سلام می‌فرستم و بر دستان پرمهر پدرم که همواره یار و یاور من است بوسه می‌زنم و آرزو می‌کنم بتوانم ادامه‌دهنده راه این زنان و مردان باشرف باشم و در ترویج بینش ایشان و شهادت کوشا باشم.

✓ لطفاً از تأثیر قرآن بر زندگی شخصی خود بر ایمان بگویید.

من بیشتر موفقیت خود را از دولت قرآن می‌دانم و احساس می‌کنم با یادگیری و حفظ قرآن قدرت فراگیری در من بالاتر رفته است. از این‌رو به

دوستانم توصیه می‌کنم حتماً در زندگی روزمره خود زمانی را جهت خواندن قرآن اختصاص دهند و خودشان به‌زودی نتیجه و برکت آن را در زندگی خواهند دید.

✓ لطفاً از نحوه درس خواندن خود و مراحل تحصیلاتن برایمان بگویید.

من در تمام دوران تحصیلم جزء دانش آموزان برتر کلاس بودم و این نتیجهٔ همت خودم و خواست خداست. آن‌ها به مطالعه و درس خواندن بسیار اهمیت می‌دادند و از بچگی واقعاً پشت‌وپناه من بودند. من اصلاً از امکانات مدارس شاهد استفاده نکردم. آنچه هستم نتیجه همت خودم و خواست خداست. البته پدر و مادرم نه تنها در امر تحصیل من بسیار کوشا بوده‌اند که در تمام فعالیت‌های غیردرسی اعم از ورزشی، قرآنی یا پژوهشی همواره یار و همراهم بودند.

خودم هم واقعاً درس‌خوان بودم و از هر فرصتی برای مطالعه استفاده می‌کردم. من واقعاً از همان ابتدا به رشته مامایی علاقه داشتم. چون از نظر من لحظه تولد کودکان جزء لحظات بسیار ناب و خدایی است و غیرازاین اقوام من هم در این رشته فعالیت داشته‌اند و من از این رشته جدا نبوده‌ام.

✓ لطفاً از فعالیت‌های ورزشی خود برایمان بگویید.

من از سال دوم راهنمایی وارد فعالیت‌های ورزشی و بخصوص کاراته شدم. البته دخترها کمتر به ورزش‌های رزمی می‌پردازند ولی من با حمایت خانواده توانستم وارد رشته دلخواه خودم شوم و در کنار آن فوتسال و ژیمناستیک هم انجام دهم؛ و توانستم در رشته فوتسال مقام دوم را به دست آورم و

در رشته کاراته هم به اردوی تیم ملی دعوت شدم ، ولی چون در حال آماده شدن برای کنکور بودم نتوانستم در آن شرکت کنم. البته در کنار این‌ها در کلاس‌های زبان هم شرکت می‌کردم.

✓ شما فعالیت‌های موازی زیادی دارید آیا انجام این فعالیت‌ها به صورت همزمان مانع پیشرفت تحصیلی شما نمی‌شود؟

اول بگویم که ورزش هرگز مانع پیشرفت تحصیلی کسی نمی‌شود. آدم وقتی ورزش می‌کند واقعاً شادتر و سالم‌تر از زمانی است که ورزش نمی‌کند. ما به کمک ورزش می‌توانیم انرژی‌های منفی را از بدن خود دور کنیم و برای یادگیری بهتر دروس آماده‌تر باشیم. اهمیت یادگیری زبان انگلیسی هم بر هیچ‌کس پوشیده نیست. ما اگر می‌خواهیم در مجامع بین‌المللی دیده شویم و مقاله‌های خود را ارائه دهیم باید به این زبان مسلط باشیم. ما حرف‌های زیادی برای گفتن داریم و باید زبان و راه گفتن آن را هم بدانیم. دانشجویان موظفاند در امور پژوهشی به صورت گسترده‌تری وارد جامعه جهانی شوند و دانش خود را بسط دهند .

✓ با این همه فعالیت آیا وقتی برای مطالعه ی آزاد هم دارید؟

همه‌ی ما وقت زیادی داریم که اگر بتوانیم آن را ساماندهی کنیم به تمام کارهای خود می‌رسیم. من در مواقعی که سوار اتوبوس یا مترو می‌شوم سعی می‌کنم کتاب کوچکی همراه داشته باشم و از این وقت‌های مرده استفاده کنم. ما باید به نیازهای روز جامعه و خواسته‌های مردم توجه داشته باشیم. دور شدن از محیط‌های اجتماعی به صرف دانشجوی بودن خطر بزرگی است که جامعه ما را تهدید می‌کند.

✓ لطفاً در مورد فعالیت‌های پژوهشی خود کمی برایمان توضیح دهید.

من از دوران مدرسه همواره شاگرداول مدرسه بودم و کارهای تحقیقاتی زیادی انجام می‌دادم حتی در طرح ستاره دخت ایران رتبه اول منطقه را گرفتم. وقتی وارد دانشگاه شدم با بچه‌های مرکز پژوهش آشنا شدم و چون خیلی به کارهای پژوهشی علاقه داشتم به این سمت‌وسو کشیده شدم. البته بیشتر فعالیت‌های پژوهشی من به زمان بعد از ازدواجم برمی‌گردد؛ زیرا همسرم واقعاً کمک‌حال من بود و انرژی زیادی در این راه صرف می‌کند. ازجمله کارهای پژوهشی که من با کمک همسرم انجام دادم می‌توانم به ارسال مقاله به کنگره‌های داخلی و خارجی اشاره کنم مثل کنگره فناوری زیست نوین در ایران که مدرک بین‌المللی داشت و کنگره طب نظامی مالزی و کنگره طب شناور بندرعباس یا کنگره بین‌المللی تغذیه که سال ۹۳ در دانشگاه شهید بهشتی برگزار شد. در بسیاری از کنگره‌ها هم مقاله ارائه داده‌ام که بردن نام آنها بسیار وقت گیر است.

✓ نقش اخلاق را در جامعه کنونی چگونه می‌بینید؟

متأسفانه توجه به اخلاقیات کمرنگ شده است. ما فقط برای درس خواندن و مدرک گرفتن اینجا نیامده‌ایم. نسل ما نسل هوشمندی است ولی متأسفانه از هوش اجتماعی فاصله گرفته. هوش اجتماعی یعنی تعامل درست با بقیه افراد جامعه. اگر ما نتوانیم رابطه خوبی با محیط برقرار کنیم فرد موفقی نخواهیم بود؛ به عبارت دیگر ما باید بتوانیم با مردم عادی جامعه، دوستان، اساتید و حتی محیط‌های دانشگاهی ارتباط برقرار کنیم. اگر در دوران دانشجویی فقط به صرف درس خواندن خود را از بقیه فعالیت‌ها جدا کنیم نخواهیم توانست دانشجوی موفقی باشیم و فردا حرف زیادی در جامعه برای گفتن نخواهیم

داشت. وظیفه دانشجو آگاه بودن به امور جاری جامعه و عکس‌العمل مناسب نسبت به رویدادهاست. تماشاجی صرف بودن، رسالت یک دانشجوی وظیفه‌شناس نیست. بنابراین **دانشجوی امروز باید علاوه بر آموختن دانش روز، به نیروی اخلاق هم مجهز باشد تا در این دنیای پر تب و تاب اسیر رنگها نشود.**

✓ **نظر شما در مورد دوست خوب چیست؟**

ناگفته پیداست که ما خواهی‌خواهی از دوستانمان تقلید می‌کنیم و از آن‌ها الگوبرداری می‌کنیم. پس چه بهتر است که با دوستان خوب نشست و برخاست کنیم تا بتوانیم انرژی خوبی از آن‌ها بگیریم و کارهای خوب را یاد بگیریم. دوست خوب ما را درک می‌کند به ما حسادت نمی‌کند و دلسوز خوبی برایمان خواهد بود و اگر این دوست از نظر اعتقادی هم با ما همسو و هم‌جهت باشد بهترین یار زندگی ما خواهد بود.

✓ **لطفاً از نحوه آشنایی با همسر و ازدواج خودتان برایمان بگوئید.**

من و همسر من نسبت فامیلی باهم داشتیم و از همان کودکی که خانواده‌ها باهم رفت‌وآمد داشتند همدیگر را می‌شناختیم؛ بنابراین وقتی پیشنهاد ازدواج از طرف خانواده همسر مطرح شد ما وقت زیادی صرف آشنا شدن باهم نکردیم چون از خصوصیات اخلاقی هم باخبر بودیم و خانواده‌هایمان هم با توجه به شناختی که از ما داشتند مخالفتی نکردند. مراسم خواستگاری و عقدکنان ما هم بدون ریخت‌وپاش و آبرومندانه برگزار شد. در مورد مسئله مهریه و جهیزیه هم صحبت‌ها بین بزرگ‌ترها انجام شد و ما چون می‌دانستیم آن‌ها خیر ما را می‌خواهند هیچ‌کدام هیچ مخالفتی نکردیم. **ما برای ساختن**

یک زندگی آرام و خوب در کنار هم متفق القول شده ایم و برای خوشبختی یکدیگر تلاش می کنیم و همین نوع نگرش باعث شده از مسئله خودنمایی فاصله بگیریم.

✓ با توجه به اینکه شما تجربه ازدواج دانشجویی در سن پایین را دارید چه توصیه ای به دوستان خود دارید؟

همسر من دانشجوی کارشناسی ارشد است و صبر و اخلاقش واقعاً ستودنی است. ما چون از بچگی یکدیگر را می شناختیم مشکل خاصی نداشتیم. البته ما هم موانع زیادی را تجربه کردیم ولی به جرات می گویم **ازدواج در سن پایین و مشکلات آن به مراتب کمتر از ازدواج در سن بالاست.** چون هر قدر بزرگ تر شویم مشکلات ما هم بزرگ تر می شود و صبر و تحمل ما برای کنار آمدن با آن ها کمتر می شود. من و همسر من در کنار هم رشد فکری را تجربه کردیم و با زوایای پنهان یکدیگر آشنا شدیم. ما در کنار هم به درک مشترکی از زندگی رسیدیم و برای رسیدن به اهداف مشترکمان هم قدم شدیم. ما کارهای پژوهشی زیادی در کنار هم انجام می دهیم و رشد علمی خوبی را باهم تجربه می کنیم؛ بنابراین **از دوستانم می خواهم هرگز از ترس فقر و مشکلات مادی ازدواج خود را به عقب نیندازند.** به خدا توکل کنید و با انتخابی شایسته راه را برای رشد عقلی و علمی خود باز کنید.

✓ آیا شما خود را فرد موفق می بینید؟

بله من خود را موفق می دانم چون در خانواده ای بزرگ شدم که ایثار و عشق به ولایت علی در آن موج می زد. در دامن مادری پاک دامن قرآن را فرا گرفتم و بر سر سفره پدری ایثارگر بزرگ شدم. همه این عوامل باعث شد من روحیه موفقیت را در خودم زنده و پابرجا بینم و برای رسیدن به خواسته هایم

تلاش کنم. من توانستم در کنار تحصیل دانشگاهی به مسابقات ورزشی و حفظ قرآن بپردازم و در کنگره‌های علمی زیادی با ارائه پوستر و مقاله شرکت کنم. من به وجود والدینم افتخار می‌کنم و هرگز از ترس شناخته شدن خود را پنهان نکردم. آنچه کرده‌ام و آنچه هستم ثمره زحمات خودم و والدینم و مهم‌تر از همه خواست خدا بوده است. هرگز وقت خود را صرف کارهای باطل نکردم و به‌صرف داشتن زمانی شاد در محیط‌های مجازی به همنوعم نخندیدم. **من شادی را در ورزش و مطالعه و بیشتر دانستن جستجو کردم؛** و اکنون خود را در برابر جامعه و مردم مسئول می‌دانم.

✓ در آخر اگر صحبتی دارید بفرمایید؟

ما الآن در شرایط بحران‌زده منطقه، با خیال راحت زندگی می‌کنیم و این امنیت با زحمت مردان و زنانی به‌دست آمده که از همه چیز خود گذشتند ولی از عقاید خود نگذشتند و این آب‌و خاک را با چنگ و دندان حفظ کردند و به ما سپردند. باید قدر تمام این زحمات را دانست و از این امنیت جهت پیشرفت در عرصه‌های مختلف زندگی نظیر علم و اخلاق و صنعت استفاده کرد. جنگ گرم تمام‌شده و ما وارد جنگ عقیدتی شده‌ایم. ما باید آماده‌باشیم و از هیچ فرصتی جهت پیشرفت غافل نشویم. امثال پدر من در آن شرایط خاص بهترین تصمیم را گرفتند و برای دفاع از ناموس خود بسیج شدند. درد دوری از خانواده را تحمل کردند و با مشکلات و زخم‌های جبهه ساختند. تنها خواسته من از جامعه این است که به قول رهبر کبیرانقلاب نگذارید پیشکسوتان جهاد شهادت در پیچ و خم روزمره زندگی به فراموشی سپرده شوند. **روزی که ما به هویت ایثار و ایثار طلبی شک کنیم پایه‌های اعتقادمان فرو خواهد ریخت و دشمن بی‌هیچ مشکلی بر جان و مال و ناموس و عقیده ما**

مستولی خواهد شد. انشاء اله که روحیه جهادی هرگز در این جامعه نمیرد و فرزندان ایثارگران با گردنی افراشته وارد جامعه شوند و از ترس واکنش دیگران لبهای خود را ندوزند.

با تشکر از وقتی که در اختیار ما قرار دادید.

تاریخ مصاحبه: تیر ۹۵

دکتر میثم سیدی فر:
دانشجوی مقطع دکترای تخصصی اقتصاد
مدیریت دارویی – فرزند شهید



پرچم جهاد باید همیشه در اوج و اهتزار باشد

به مناسبت اعیاد شعبانیه و سالگرد آزادی خرمشهر و تجلیل از مقام شامخ شهدای جنگ این بار به سراغ میثم سیدی فر رفتیم تا ضمن آشنایی با مشکلات فرزندان شهدا، علل موفقیت ایشان را از زبان خودشان بشنویم.

میثم سیدی فر هنگام شهادت پدرش، پسر بچه ای چهارساله بود، پدری که علیرغم داشتن زندگی نسبتاً مرفه و با وجود دو فرزند خردسال زندگی با

نگ را نپذیرفت به تمام علایق زندگیش پشت پا زد ، آگاهانه راه شهادت را برگزید به ندای هل من ناصر ینصرنی امام عصر خویش پاسخ داد. گرچه این دانشجوی عزیز خاطره خاصی از پدرش ندارد ولی خود را ادامه دهنده راه پدر شهیدش می داند. با هم پای صحبت این دانشجوی فعال مینشینیم.

✓ ضمن عرض سلام و تشکر از اینکه دعوت ما را پذیرفتید لطفاً خودتان را معرفی کنید.

میثم سیدی فر، متولد آذر ۱۳۶۰ در شهر تهران و فرزند شهید هستم. پدرم بعد از عملیات غرور آفرین والفجر ۸ در سال ۶۵ در منطقه فاو به درجه رفیع شهادت نایل شد. من در سال ۷۹ در رشته دارو سازی این دانشگاه پذیرفته شدم و پس از فراغت از تحصیل در سال ۸۵ وارد بازار کار شدم ولی به دلیل میل به تحصیل در سال ۸۷ بعد از ایجاد رشته اقتصاد مدیریت دارویی جهت ادامه تحصیل در مقطع دکترای تخصصی دوباره به محیط دانشگاه برگشتم.

✓ لطفا در خصوص علت شرکت پدرتان در جنگ و نحوه شهادت ایشان بیشتر توضیح دهید

پدر من از کسبه بازار تهران بود و در زمان جنگ کسب و کار خوبی داشت، ولی بعد از تجاوز به کشور، علیرغم داشتن همسر و دو فرزند خردسال، داوطلبانه به جبهه رفت. در خصوص تصمیم پدرم چیزی نمی توانم بگویم چون در آن زمان خردسال بودم ولی با توجه به شناختی که بعدها از ایشان به دست آوردم متوجه شدم ایشان بهترین کار را در زمان خود انجام داد و تصمیم درستی گرفت؛ چون به هر حال، همه ما اگر شهید نشویم، روزی می میریم. پس خوشا به حال کسانی که در زمان امکان شهادت از این موقعیت استفاده کردند و خود را به کاروان شهدا رساندند چه در غیر این صورت دچار خسران بزرگی می شدند. این افراد کسانی هستند که

در راه خدا جهاد می‌کنند و اگر به شهادت برسند در محضر خداوند روزی می‌خورند و نام و یاد و راهشان همیشه زنده و پابرجاست. پدرم با توجه به این طرز فکر برای دفاع از انقلاب و کشور و ناموس خود به همه چیز پشت پا زد و به جبهه رفت. در خصوص نحوه شهادت باید بگویم ایشان چندین سال متوالی و در عملیات‌های متفاوت در جبهه بود و حتی بر اثر موج انفجار خمپاره، شنوایی خود را از دست داده بود. در زمان شهادتشان در سال ۶۵ اثر برخورد ترکش خمپاره، دچار پارگی شریان اصلی پا شد و قبل از رسیدن به بیمارستان به لقای حق شتافت.

✓ در زمان شهادت پدرتان شما چند سال داشتید؟ آیا خاطره خاصی از ایشان دارید؟

من آن موقع فقط چهار سال و نیم سن داشتم و تنها خواهرم هم ده و نیم ساله بود؛ بنابراین خاطرات من از پدرم تقریباً گنگ و نامفهوم است ولی مادرم همیشه از غیرت بالای ایشان و حساسیت روی مسئله حلال و حرام صحبت می‌کند و از ما می‌خواهد مانند پدرم به نماز اول وقت و شرعیات اهمیت بدهیم. چون اگر این مسائل در وجود آدم نهادینه شود امکان لغزش در موقع انتخاب راه درست، کم می‌شود.

✓ نقش مادر را پس از شهادت پدر چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مادرم واقعاً با مسئله شهادت پدرم صبورانه برخورد کرد. ایشان از همه جهت مراقب من و خواهرم بود. از یک سو سعی می‌کرد با ما به گونه‌ای برخورد کند که احساس تافته جدا بافته بودن نداشته باشیم و از سوی دیگر مراقب بود کسی با ترحم به ما نگاه نکند. به جرات می‌گویم همانطور که پدرم وظیفه خود را به خوبی شناخت و از پس آن بر آمد، مادرم نیز بعد از شهادت ایشان

به نحو احسن از پس وظایف خودش بر آمد و نقش ستون خانواده را به بهترین شکل ایفا کرد. بر خود لازم میدانم به خاطر داشتن مادری که در جوانی مظلومانه و زینب وار به جهت دفاع از دین اسلام از نعمت داشتن همسری جوان و مهربان و همدل محروم شد و بار زندگی را به تنهایی به دوش کشید ولی نگذاشت کوچکترین خللی در زندگی اجتماعی فرزندانش وارد شود و پدری که با آگاهی، راه درست را پیش گرفت و در زمان خود بهترین انتخاب را کرد تا مایه سرافرازی کشور باشد، سر تعظیم در برابر خداوند منان فرود آورم و برای پدرم و تمام شهدا رحمت و غفران و برای مادرم و تمام همسران شهدا سلامتی و بزرگواری آرزو کنم.

✓ برنامه ریزی تحصیلی تان جهت پذیرفته شدن در این رشته چگونه بود؟

نمی دانم گفتن این نکته صحیح است یا نه، ولی من از ابتدای تحصیل فقط برای جلب رضایت مادرم درس می خواندم. میل به رضایت مادرم در وجود من نهاده شده بود و به جهت قرب الهی و رضایت مادرم سعی می کردم همواره جزو بهترین دانش آموزان باشم. البته محیط مدرسه هم بی تاثیر نبود. من در دبیرستان نیکان درس می خواندم و این دبیرستان جزء مدارس قدیمی و خوب تهران است و از یک سیستم آموزشی خوب و قوی شبیه به دبیرستان علوی برخوردار است. ما از وجود دبیران خوبی استفاده می کردیم و جو آموزشی خوبی بر محیط دبیرستان حاکم بود. در حقیقت به چیزی جز درس خواندن فکر نمی کردیم؛ و من توانستم با معدل بالای هجده از این دبیرستان فارغ التحصیل شوم؛ و بعد از شرکت در آزمون سراسری دانشگاه ها از اعتماد به نفس خوبی برخوردار بودم.

چون می‌دانستم که تمام سعی خودم را کرده‌ام و حتما پذیرفته می‌شوم بنابراین اصلا در کنکور دانشگاه آزاد شرکت نکردم و قبول شدن در رشته داروسازی را دور از دسترس نمی‌دانستم.

✓ دلیل شما از انتخاب رشته داروسازی چه بود؟

واقعیت امر این است که من تا سال دوم دبیرستان در رشته ریاضی درس می‌خواندم ولی به دلیل علاقه‌ام به رشته‌های طبیعی به این رشته روی آوردم. اما چون هیچ علاقه‌ای نسبت به رشته‌های بالینی در خود حس نمی‌کردم و فقط این رشته را به احساسات خود نزدیک می‌دانستم تصمیم گرفتم داروسازی را انتخاب کنم.

✓ لطفا در مورد نحوه آشنایی با همسران و تاثیر ازدواج بر زندگی شخصی و اجتماعی تان برایمان بگویید.

فرایند ازدواج من کاملا سنتی و بر اساس رسم و رسوم ایرانی‌ها بود. یعنی مادر و خواهرم با توجه به شناختی که از من و روحیاتم داشتند به دنبال همسری مناسب برای من بودند و توانستند شخصی را که در تمام مراحل زندگی همراه من باشد برایم انتخاب کنند. مراسم ازدواج ما بسیار آبرومندانه و بدون ریخت و پاش فراوان و طبق عرف جامعه برگزار شد.

خانواده همسر من از لحاظ فرهنگی، مذهبی و تقیدات همسان با ما بودند و خدا را شکر، همسر من از نظر معنوی شخص وارسته و محترمی است و توانست جو بسیار آرام و خوبی را در محیط خانواده برای من و فرزندانم بوجود آورد. من از بابت داشتن چنین همسری خدا را شاکرم و این امر را نتیجه دعای خیر مادر و الطاف الهی میدانم.

البته همانطور که می‌دانید بعد از ازدواج زندگی هدف دار تر می‌شود و بار مسئولیتی که بر دوش انسان گذارده می‌شود از او شخصی پخته تر و منسجم تر می‌سازد. در عین حال ازدواج باعث بارش برکت در زندگی نیز می‌شود. ما هر دو در زمان ازدواج، دانشجو بودیم و **از نظر من ازدواج دانشجویی از این نظر که زن و شوهر با هم شکل می‌گیرند و توقعات کمتری نسبت به هم دارند بسیار پسندیده است.** چون هر دو نفر انرژی بیشتر و درک متقابل و بالاتری دارند. در عین حال از این نظر که افراد خام تر هستند، چالش‌های بیشتری پیش روی آنها قرار می‌دهد که نقش حمایتی خانواده‌ها در عبور از این چالش‌ها، بسیار مهم و تاثیر گذار است. خوشبختانه ما از حمایت خانواده‌هایمان برخوردار بودیم و توانستیم بر مشکلات فائق شویم. ما اکنون دو فرزند داریم، دخترم ۷ سال و پسر دو سال سن دارد و هردوی ما هنوز در حال تحصیل هستیم. حضور فرزندانم در زندگی ما، هرگز نتوانست جلوی پیشرفت تحصیلی ما را بگیرد بلکه اشتیاق ما را جهت ادامه تحصیل دوچندان کرد.

✓ با توجه به وقفه ای که داشتید چرا دوباره به محیط دانشگاه برگشتید؟

بله من بعد از دریافت مدرک دکترای دارو سازی مشغول به کار شدم و شغل و درآمد مناسبی هم داشتم. ولی با توجه به اینکه جو خانه ما بسیار دانشجویی بود من هم به دنبال بازگشت به محیط علمی بودم و چون انگیزه مضاعفی جهت ادامه تحصیل از همسرم دریافت می‌کردم، تصمیم گرفتم در رشته ای متناسب با شغل و انگیزه خود و متناسب با نیازهای جامعه ادامه تحصیل دهم. از اینرو با توجه به وجود چالش‌های مدیریتی در نظام سلامت کشور و سوابق مدیریتی که در این زمینه داشتم وارد این رشته شدم و با عنایات خاص خداوند در حال حاضر مشغول به دفاع از پایان نامه هستم و

امیدوارم علم و فعالیت من بتواند در راستای خدمت رسانی به مردم و کشورم باشد.

✓ نحوه درس خواندن شما به چه شکل است؟ آیا در کنار درس خواندن فعالیت فرهنگی هم داشتید؟

هر کس با توجه به روحیاتش، روش خودش را برای درس خواندن دارد. من به شخصه ترجیح می‌دهم تنها درس بخوانم، ولی یادگیری به هنگام حضور در کلاس برایم اهمیت ویژه‌ای دارد. از اینرو همواره در کلاس‌ها حاضر می‌شدم و سعی می‌کردم همواره آماده باشم چون از نظر من یادگیری سر کلاس اتفاق می‌افتد. ولی بهترین روش درس خواندن را حضور مستمر در کلاسها و رفع اشکال در طول ترم میدانم چون انجام هر دوی این‌ها در شب امتحان واقعا کار درستی نیست. شب امتحان فقط باید به مرور درسها پرداخت. در مورد فعالیتهای فرهنگی هم باید بگویم تا آنجا که وقتم اجازه می‌داد در کارهای فرهنگی شرکت می‌کردم از جمله برنامه‌های کانون فرهنگی شب چراغ در دانشکده داروسازی و همکاری با نهاد رهبری دانشگاه، شرکت در این فعالیت‌ها برایم بسیار جالب و خاطره انگیز بود.

✓ نظر شما در مورد انتخاب دوست چیست و دوست خوب چه تاثیری می‌تواند بر آینده فرد داشته باشد؟

به هیچ وجه نمی‌شود منکر تاثیر دوست بر شخصیت افراد شد؛ و البته که تاثیر دو طرفه است. دوستان من بسیار خوب بودند و ما روابط خیلی خوبی با هم داشتیم؛ و خوشبختانه توانسته‌ایم این روابط را تاکنون حفظ کنیم. ما دوستانمان را خودمان انتخاب می‌کنیم؛ یعنی طبق جهان بینی خاص خودمان بیشتر در کنار کسانی قرار می‌گیریم که از نظر روحی، روانی و اعتقادی به ما شبیه تر هستند بنابراین برای پیدا کردن دوست خوب باید

خصایل خوب را در خود پرورش دهیم و خوب باشیم تا با خوبان دوست شویم. یکی از این راه‌ها نشست و برخاست با کسانی است که از شما بهترند زیرا حتی نگاه به خوبان ثواب دارد. از آنجا که ما بیشتر با دوستانمان و کسانی که با آن‌ها نشست و برخاست می‌کنیم شناخته می‌شویم باید کاملاً مراقب ورود افراد غریبه به عنوان دوست در زندگی خود باشیم. در احادیث داریم **دوست خوب کسی است که تو را به یاد خدا بیاندازد** زیرا اکثر اشتباهات موقعی رخ می‌دهد که از یاد او فارغ باشیم؛ بنابراین از نظر من شرط اول انتخاب دوست، تقید به شرعیات است. ولی این به معنای کنار گذاشتن بقیه افراد نیست بلکه باید بتوانیم به هم نیرو بدهیم و از هم نیرو بگیریم و در جامعه منشا خیرات باشیم تا خوبی همه جا فراگیر شود. جامعه کنونی ما نسبت به زمان ورود من به دانشگاه بسیار تغییر کرده و بعضی ارزش‌ها واقعا از بین رفته است امیدوارم بتوانیم بسیاری از محاسن فراموش شده را به جامعه بازگردانیم؛ و این ممکن نیست جز با برقراری رابطه دوستانه با نسل جدید.

✓ نظر شما در مورد استفاده از سهمیه چیست؟

این مسئله که به ایثارگران خدمات ویژه‌ای ارائه شود نه تنها در کشورهای دیگر هم انجام می‌شود بلکه ریشه تاریخی هم دارد و خانواده‌های **سربازان کشته شده، همواره مورد احترام و قدردانی بوده‌اند.** به نظر من هم این مسئله باید همواره ادامه داشته باشد تا انگیزه جانفشانی در افراد و جامعه از بین نرود و در صورت بروز چنین مشکلاتی افراد بدون دغدغه برای دفاع از جامعه، ناموس و دینشان وارد جبهه شوند. پدر من از کسبه بازار بود و در زمان حضور در جبهه اصلا به مزایای بعدی این مسئله فکر نمی‌کرد. او و هم‌زمانش جهت دفاع از ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب از همه چیز گذشتند و هرگز هم منتهی بر سر کسی نداشتند چون معامله با خدا کرده بودند و نه با خلق خدا.

آن‌ها آگاهانه به همه چیز پشت پا زدند و رفتند همسران جوان، فرزندان خردسال، دارایی‌ها و دلبستگی‌هایشان هم نتوانست آن‌ها را از پیمانی که با خدایشان بسته بودند منصرف کند؛ و من امیدوارم این روحیه ایثار و خودگذشتگی هرگز از میان مردم این جامعه رخت بر نبندد. در عین حال باید برای دیگران روشن شود که این سهمیه از ظرفیت مازاد به این افراد اختصاص داده می‌شود و برای به دست آوردن آن، شرط داشتن رتبه مناسب نیز، لحاظ گردیده است. چون در غیر این صورت با توجه به سنگینی رشته‌های پزشکی افراد در همان اول درجا می‌زنند و از قافله تحصیل باز می‌مانند. در حالی که ما می‌بینیم دانشجویان شاهد و ایثارگر در بسیاری از زمینه‌ها خوش می‌درخشند و این میسر نیست جز با سعی و کوشش وافر خودشان. در ضمن فرصت را غنیمت دانسته از مدیریت ستاد دانشجویان شاهد و ایثارگر که با برگزاری این مصاحبه‌ها سعی در شناساندن این افراد به دیگران و بالا بردن روحیه یادگاران عرصه دفاع می‌نماید تشکر و قدردانی نمایم.

✓ به عنوان فرزند یک شهید چه انتظاری از جامعه دارید؟

به واقع من هیچ انتظاری از جامعه ندارم بلکه این جامعه است که از ما انتظار دارد؛ و من امیدوارم ما بتوانیم همواره در خدمت جامعه باشیم و بینش انتخاب درست را در هر زمانی داشته باشیم. گاهی به کشور از نظر نظامی تجاوز می‌شود و گاهی از نظر علمی مورد تحریم قرار می‌گیریم. باید زمان را شناخت و به جنگ مشکلات زمان رفت. من سعی می‌کنم به کشورم و مردمم خدمت کنم و زیر سایه ولایت فقیه حرکت نمایم. اگر به ولایت الله معتقد باشیم و نه به ولایت طاغوت، جز در راه خواست خدا و رضایت خلق گام بر نخواهیم داشت. با شهادت پدر من و امثال ایشان، رسالت آن‌ها تمام نشده و باید در جبهه علمی به جهاد ادامه داد باید خودمان

را و جامعه مان را از لحاظ علمی تقویت نماییم تا دست بالاتری داشته باشیم و بتوانیم از این جبهه هم سرافرازانه بیرون بیائیم. پرچم جهاد باید همیشه در اوج و اهتزاز باشد و نماد پیروزی الله بر طاغوتیان باشد.

از اینکه وقت خود را به ما اختصاص دادید سپاسگزارم.

تاریخ مصاحبه: خرداد ۹۴

یاسمن شریفی:

دانشجوی برتر رشته پزشکی – فرزند جانباز



**وظیفه دانشجوی امروز زنده نگه داشتن
روحیه ایثار طلبی در جامعه است.**

همزمان با فرارسیدن روز مقابله با استکبار جهانی و روز دانشجو گپ و گفتی دوستانه داشتیم با یاسمن شریفی دانشجوی موفق رشته پزشکی و فرزند جانباز دفاع مقدس یاسمن شریفی تمام موفقیت خود را علاوه بر لطف الهی مرهون همت و پشت کار خود و حمایت بی دریغ خانواده اش می داند و پاس داشت از مقام والای ایثارگران در کلام و عمل او موج می زند. با هم پای صحبت این دانشجوی موفق که دارای رتبه چهارم آزمون علوم پایه است می نشینیم.

✓ ضمن عرض سلام و تشکر از اینکه دعوت ما را پذیرفتید لطفاً خودتان را معرفی کنید.

یاسمن شریفی متولد اسفند ۷۲ در تهران و فرزند جانباز ۳۵ درصد هستم. پدرم بازنشسته ارتش و مادرم دبیر ریاضی است. فرزند اول خانواده هستم و یک خواهر دارم که در دبیرستان مشغول به تحصیل است. **در سال ۹۱ با معدل ۱۹,۹۱ از دبیرستان فارغ التحصیل شدم** و همان سال در رشته پزشکی این دانشگاه پذیرفته شدم.

✓ لطفاً از نحوه جانبازی پدرتان بگویید.

پدرم متولد ۱۳۴۶ هستند و در سال ۶۳ مانند بقیه هم‌رزمانش باوجود سن کم، داوطلبانه به جبهه اعزام می‌شود؛ و بعد از ۱۸ ماه حضور فعال در خط اول جبهه، در یکی از درگیری‌ها مورد اصابت ترکش خمپاره قرار می‌گیرد و از ناحیه فک و صورت و گوش آسیب جدی می‌بیند. به‌طوری‌که استخوان فک از صورت ایشان جدا و جهت مداوا به اصفهان اعزام می‌شود. خوشبختانه عمل جراحی فک با موفقیت انجام می‌شود ولی بر اثر موج انفجار، شنوایی خود را تا مرز ۵۰ درصد از دست می‌دهد و تا امروز هم از مشکلات اعصاب و روان رنج می‌برد. **باوجود اینکه پدرم از بیست‌سالگی که آغاز سن جوانی است سلامتی خود را از دست داد ولی ما هرگز علامتی از تأسف در رفتار و گفتار او ندیدیم.** بلکه همواره ایشان را فردی مصمم و بااراده دیدیم که حتی گذر زمان هم نتوانست کوچک‌ترین خللی در اراده‌اش به وجود آورد.

✓ با توجه به مواردی که گفتید مادر شما مشکلی با ازدواج با پدرتان نداشت؟

نقص عضو پدرم نه‌تنها باعث ناراحتی مادرم نشد بلکه حضور پدرم در جبهه،

جراحات و مشکلات ظاهری پدرم باعث افتخار مادرم بود و این ارزش انقدر بالا بود که خود باعث ازدواج آنان شود. **مادرم از وصلت با پدرم به خود می بالد.** از نظر ایشان خدمت به یک جانباز جنگی، نبرد در جبهه محسوب می شود و ایشان هم به نوعی خود را مدیون این انقلاب و خون شهدا و ایثار جانبازان می داند. **مادرم زندگی خود را وقف خدمت به پدرم که یادگار جنگ بود کرد و هرگز شکایتی از این بابت ندارد.** من هرگاه پدرم را می بینم که از جوانی و سلامت خود گذشت و مادرم را که بی توجه به نگاه دیگران پدرم را پذیرفت، به خود مباحثات می کنم. اینان از نسل آزادگان و غیوران هستند. افرادی که حسین وار و زینب وار پای حرف امام خود ماندند و دنیا را مبهوت بزرگی خود کردند.

✓ کمی از خصوصیات اخلاقی پدر و مادران و نقش آن ها در موفقیت خودتان بر ایمان بگوئید.

مادر من دبیر ریاضی است و همین امر باعث می شد که نسبت به درس خواندن ما بسیار حساس باشد. ایشان به تمام معنی درس خواندن ما را در خانه کنترل می کرد و شرایط را جوری مهیا می ساخت که ما اصلاً احساس ضعف و ناراحتی نکنیم. **بالاخره پدر من یک مجروح جنگی است و شرایط خاص خودش را دارد. ولی مادرم خدمت به پدرم را وظیفه خود می داند و بر این باور است که تربیت فرزندان این بزرگ مردان تکلیفی است الهی و این نعمت شامل حال هرکسی نمی شود.** بنابراین در خانه به عنوان همسر خاضعانه به پدرم خدمت می کند و به امور منزل رسیدگی می کند، به عنوان یک دبیر در جامعه انجام وظیفه می نماید و به عنوان یک مادر در امور درسی ما پشتکار و همت ویژه ای از خود نشان می دهد. پدرم هم تا جایی که شرایطش اجازه می دهد ما را مورد حمایت و

الطاف پدرانه خود قرار می‌دهد. خصوصیت بارز پدرم صبر ایشان است و همواره ما را به داشتن صبر توصیه می‌کند. از نظر پدرم زندگی قابل پیش‌بینی نیست و تنها با نیروی ایمان، اعتقاد و صبر باید وارد بازی زندگی شد. خضوع مادرم و صبر پدرم ستودنی است و **من از خداوند منان به دلیل داشتن چنین والدینی سپاسگزارم. شیر مردی که در وقت خطر، جوانی خود و سلامتش را وقف فرزندان این آب‌و خاک کرد و شیر زنی که با بینشی صحیح زینب وار به تیمار پدر ايثارگرم پرداخت** تا دنیا بداند در مقابل عظمت این آب‌و خاک و دفاع از مقدساتمان همه ایستاده‌ایم. امیدوارم هرگز خاطره رشادت‌های این زنان و مردان از ذهن نسل‌های بعدی پاک نشود و روحیه ايثار و شهادت در ما زنده بماند.

✓ **حس و حال خود را بعد از شنیدن خبر قبولی در دانشگاه برایمان بگویید.**

من از بچگی به رشته پزشکی علاقه داشتم چون تصورم این بود که پزشک‌ها فرشته‌های خداوند بر روی زمین هستند و به واسطه رحمت الهی درد بیماران را تسکین می‌دهند. البته رسیدن به این نقطه از زندگی برایم آسان نبود. من در دوران دبیرستان روزی ۶ ساعت درس می‌خواندم و در سال آخر که برای کنکور آماده می‌شدم از کتابخانه استفاده می‌کردم و تا دیروقت آنجا می‌ماندم. حتی گاهی که مادرم برای بردن من می‌آمد، من متوجه حضور ایشان یا گذشت زمان نمی‌شدم. چون هدفم بالابود و هیاهوی بیرون هرگز نمی‌توانست مانع رسیدن به هدفم شود. **من از سهمیه استفاده نکردم و باهمت خودم و کمک والدینم و توفیق الهی به اینجا رسیدم.** البته حضور در مدارس شاهد در موفقیتم مؤثر بود. مدرسه ما برنامه آموزشی خوب و قوی داشت و احتیاجی به شرکت در کلاس‌های تقویتی یا کنکورهای

آزمایشی نداشتم و چون با معدل ۱۹,۹۸ موفق به کسب دیپلم شدم بعد از کنکور مطمئن بودم که در رشته پزشکی پذیرفته می‌شوم. بنابراین بعد از شنیدن خبر قبولی در این رشته فقط به خاطر خوشحالی والدینم شاد بودم. حال که به لطف و مدد الهی این توفیق نصیبم شده تا من هم در رشته پزشکی درس بخوانم انگیزه من برای کمک به دیگران و رسیدن به مدارج بالاتر دوجندان شده است و در این راه سخت محتاج دعای خیر پدر و مادرم هستم.

✓ نقش والدینتان را در موفقیت خود چگونه ارزیابی می‌کنید؟

خانواده ما زمینه مذهبی داشته و دارد؛ و من فکر می‌کنم موفقیت امروز من مرهون همین اعتقادات مذهبی است. چون وقتی آدم می‌خواهد پرواز کند باید به جای بالاتری وصل باشد؛ و خانواده نقش مؤثری در بارور شدن اندیشه بچه‌ها دارد. پدرم به‌نوبه خود نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری باورهای ما داشت و با توجه به صبر بزرگی که دارد توانست در تمام امور زندگی من نقش مشاور خوب را ایفا کند او هیچ‌وقت ما را به انجام کاری وادار نکرد بلکه با نشان دادن "راه بهتر" ما را در انتخاب "مسیر بهتر" راهنمایی کرد. مادرم هم واقعاً سنگ تمام گذاشت. رفتار والدینم به‌گونه‌ای بود که ما توانستیم خیلی راحت باهم ارتباط برقرار کنیم. به‌عبارت‌دیگر والدینم با بینش صحیح توانستند همگام با ما رشد اجتماعی و فرهنگی را تجربه کنند و ارتباطات ما را با توجه به تجربه و اعتقاداتشان مدیریت کنند. به‌طوری‌که ما هرگز چیز پنهانی از والدینمان نداشتیم؛ و این امر باعث شد ارتباط صمیمی و خوبی بین ما به وجود آید. البته خود من هم دانش‌آموز درسخوانی بودم و از بطلالت وقت متنفر، بنابراین توانستم دبیرستان را با معدل خوبی به اتمام برسانم و در طی دوران تحصیل در دانشگاه هم همواره جزء دانشجویان برتر بودم و در امتحان جامع علوم پایه، نفر چهارم دانشکده

پزشکی شدم. البته تمام این موفقیت‌ها را مرهون خدای بزرگ خودم هستم چون بر این باورم اگر خدای ناکرده خدا را از زندگی خود خط بزنییم به ناکجاآباد خواهیم رسید.

✓ نحوه درس خواندن شما در دانشگاه چگونه است؟

واضح است که نحوه درس خواندن در دانشگاه با مدرسه فرق دارد ما در مدرسه طبق قانون خاصی درس می‌خواندیم و درس پس می‌دادیم و حرکت ما در قالب یک چهارچوب آموزشی بود ولی در زمان دانشجویی این چهارچوب‌ها دیگر مفهومی ندارد و شما موظف به درک موقعیت خود به‌عنوان یک دانشجو هستی.

بعضی از بچه‌ها فکر می‌کنند اگر در کلاس حضور نداشته باشند و فقط از جزوه‌ها یا صدای ضبط شده استفاده کنند برای آن‌ها کافی است، ولی من می‌گویم ارتباط کلامی که استاد با دانشجو برقرار می‌کند بسیار مهم است. چون اگر این ارتباط لازم نبود نیازی به حضور استاد سر کلاس درس نبود و همه می‌توانستند به‌صورت مجازی درس بخوانند امتحان بدهند و به مقاطع بالاتر بروند. بنابراین حضور در کلاس‌ها و استفاده از محضر اساتید را به تمام دوستانم سفارش می‌کنم و یادداشت‌برداری از سخنان کلیدی استاد جهت یادگیری بهتر مفاهیم را روشی خوب می‌دانم. حضور در بهترین قطب آموزشی کشور و نعمت استفاده از بهترین اساتید، نعمتی است که نصیب هرکسی نمی‌شود بنابراین باید از تمام امکاناتی که دانشگاه در اختیار ما می‌گذارد استفاده بهینه کنیم. چون در غیر این صورت علاوه بر اینکه عمر خودمان را هدر داده‌ایم و توشه‌ای برنداشته‌ایم به بیت‌المال هم خیانت کرده‌ایم. حضور ما در این فضای آموزشی واقعاً هزینه‌بر است و امیدوارم بتوانیم به‌عنوان خادم مردم در خدمت آن‌ها قرار

بگیریم. من گاهی می بینم که بعضی از دانشجویان دیر به کلاس می آیند یا به صورت گروهی کلاس استاد را ترک می کنند. این مسئله ابداً از اهمیت استاد و کلاس درس او چیزی کم نمی کند فقط نشان دهنده رفتار ناپسند این دانشجو نماهاست. کلاس ها با هزینه زیادی برگزار می شود و من واقعاً متأسف می شوم که این گروه افراد، وقت زیادی را صرف شبکه های اجتماعی بی ارزش می کنند ولی از حضور در کلاس درس چشم پوشی می کنند. درس خواندن یا نخواندن ما برای استاد مهم نیست و اصولاً فشاری در دانشگاه برای درس خواندن به بچه ها وارد نمی شود. باید انگیزه های درونی برای فراگیری از زمان دبیرستان تقویت شود تا پذیرش محیط دانشگاه راحت تر باشد و این امر عزم جزم دست اندرکاران را می طلبد.

✓ آیا شما به فعالیت های فوق برنامه هم اهمیت می دهید یا فقط در رشته خودتان مطالعه می کنید؟

دانشجو نقش مهمی را در جامعه ایفا می کند و نباید به صرف درس خواندن، خود را از بقیه فعالیت های فوق برنامه دور کند. **اختصاص زمانی از روز جهت مطالعه آزاد و آگاهی به مسائل جامعه برای دانشجویان بسیار واجب است.** ما نباید بگذاریم دشمن از بی اطلاعی ما در مورد مسائل روز سوءاستفاده کند. ورزش کردن هم برای همه لازم است و نباید به صرف اینکه درس می خوانیم خود را از حضور در صحنه های ورزشی محروم کنیم. زیرا ذهن آزاد، توانایی یادگیری بهتر مطالب را دارد. **آدمی که ورزش می کند هم از نظر ذهنی و هم از نظر جسمی بهتر می تواند به دیگران کمک کند.**

شرکت در نشست های مختلف علمی و ادبی هم برای دانشجویان لازم است و **با برنامه ریزی می توان به تمام این اهداف دست یافت.** نباید به صرف

اینکه در رشته پزشکی تحصیل می‌کنیم خودمان را از فضای جامعه دور کنیم. حتی کنار گذاشتن محیط مجازی هم از نظر من کار درستی نیست. زیرا محیط مجازی یک وسیله است و می‌توان از آن جهت تبادل اطلاعات خوب استفاده کرد. ولی این فضا جای کار زیادی دارد و دست‌اندرکاران باید سعی کنند بیشتر روی این محیط‌ها تسلط داشته باشند.

✓ نظر شما در مورد دوست خوب چیست؟

هر کس دیدگاه خودش را راجع به دوست دارد. اعتقاد من این است که ما در دوستی با آدم‌ها، احتیاج مادی به آن‌ها نداریم بلکه می‌خواهیم با کسی ارتباط داشته باشیم تا نیازهای معنوی و روحی و روانی ما را پوشش دهد. مهم‌ترین معیار من در دوستی با ایمان بودن و با خدا بودن دوست است. زیرا دوست باید بتواند ما را از نظر معنوی تقویت کند و در مدار آرامش بالاتری قرار دهد. دوستی با حسودان و بخیلان و کسانی که اعتقادات همسو و هم‌جهت با آدم ندارند در نهایت به ثمر نمی‌رسد و پایدار نیست. من با آدم‌های زیادی ارتباط برقرار می‌کنم ولی در نهایت پس از شناخت روحيات آن‌هاست که تصمیم می‌گیرم او را به حریم خصوصی خود وارد کنم یا از وی فاصله بگیرم. در یک کلام، دوست کمتر و خوب‌تر داشتن بهتر از دوست شدن با همه است. وقتی ما با دوستان جدی و درس‌خوان نشست و برخاست داشته باشیم انگیزه‌هایمان جهت یادگیری تقویت می‌شود و هرگاه بی‌حوصله و خسته باشیم هم می‌توانیم از آنان انرژی بگیریم.

✓ چه صحبتی برای دوستان خود دارید؟

از دوستانم می‌خواهم که خدا را در همه حال در نظر داشته باشند. چون

وجود خدا به ما آرامش معنوی می‌دهد و مانع تحلیل انرژی ما در برخورد با مشکلات می‌شود. آزادی و رفاهی که ما الآن داریم در سایه جان‌فشانی پدران و برادرانمان به‌دست آمده است. **اگر تفکر ایشار در این کشور وجود نداشت ما الآن شرایطی بدتر از مردم سوریه و عراق داشتیم.** عزیزی که از جوانی خود و تمام آرزوهایشان دست کشیدند و با دست‌خالی سپر بلای ما شدند تا ما با افتخار اینجا بایستیم و بالنده شویم. از دوستانم می‌خواهم سعی کنند این روحیه ایشار طلبی را در وجود خود و جامعه زنده نگه‌دارند. **آن چیزی که جامعه امروزی ما به آن نیازمند است نسلی متدین و با دانش است** که فرهنگ ایشار را برای خود یک ارزش می‌داند. دشمن در حال حاضر جوانان ما را نشانه‌گیری کرده است و سعی می‌کند میزان ارزش‌ها را در این جامعه کم‌رنگ کند. پدران ما در جنگ گرم با دست‌خالی ایستادند و از آرمان‌های خود دفاع کردند این جنگ در حال حاضر فیزیکی نیست و دشمن در حال مقابله با ما از طریق جنگ نرم است. اگر بتواند از عمق بزرگی جنگ و رشادت‌های عزیزانمان کم کند ما را شکست واقعی داده است. شکل جنگ عوض شده و ما برای مقابله با دشمن احتیاج به شناخت بهتر، از "آرمان‌هایمان" داریم. برنده نهایی این جنگ کسی است که خود را به نیروی علم و ایمان و آگاهی تجهیز کرده باشد. خدا را شکر که ما در کشورمان همه نوع امکاناتی داریم و تنها وظیفه ما استفاده درست از این امکانات است. اکنون بار مسئولیت ما از پدرانمان سنگین‌تر شده است **ما علاوه بر اینکه باید به‌عنوان افرادی فرهیخته و دانش‌آموخته در مجامع بین‌المللی با دست‌پر حاضر شویم باید به دنیا بگوییم ترسی از شهادت در راه آرمان‌هایمان نداریم.** دنیا باید بداند ما از نسل غیورانییم.

از اینکه وقت خود را به ما اختصاص دادید سپاسگزاریم